

آیة الله استاد سید حسن ابطاحی

دو مقاله

منهج تفسیری قرآن کریم

اثبات اعجاز قرآن کریم

دو مقالہ

نوشتہ:

سید حسن ابٹھی

نام کتاب: دو مقاله

مؤلف: سید حسن ابطحی

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: دوم

تاریخ چاپ: ۱۳۷۴

مرکز پخش: مشهد - میدان صاحب الزّمان (عج) کانون بحث و انتقاد دینی

تلفن مشهد: ۸۱۸۵۵۵

تلفن تهران: ۲۲۱۰۱۰۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَدِينَةِ الْمَدِينَةِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سَنَةِ الْإِسْلَامِ الْخَامَةِ مِنَ الْخَمْسَةِ الْمِائَةِ الْمُنْتَهَا

دو مقاله

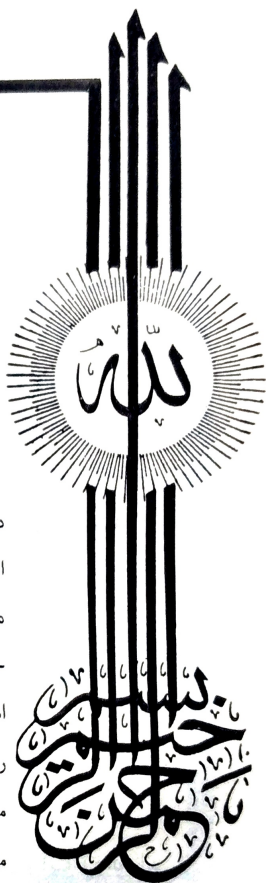
در دو کنفرانس در اوّلین و دوّمین کمیسیونهای کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم در ۲۷ رجب سالهای ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ هجری قمری سالروز مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدرسه حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (ره) که بوسیله حضرت استاد «سید حسن ابطحی» ارائه گردید و مورد توجه حاضرین قرار گرفت.



حضرات آیات شرکت‌کننده در کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم از
راست به چپ، آقایان: جوادی آملی، فاضل لنکرانی، خزعلی، مکارم شیرازی،
سبحانی، ابطحی.

پیشگفتار

منهج و روشی که برای تفسیر قرآن در این کتاب ارائه داده می‌شود از ابتکاری ترین روشهایی است که به یک معنی از ابتداء نزول قرآن به وسیله «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و «انتم معصومین» (علیهم السلام) ارائه داده شده و به معنی دیگر چون تا به حال از این روش کاملاً پیروی نشده بسیار جدید و ابتکاری است لذا سالها بود که در محافل علمی و مجالس درسی این روش ارائه داده می‌شد و همه‌گان آن را مورد تأیید قرار می‌دادند و اکثراً تقاضا داشتند که این روش را به عنوان لافل مقدمه تفسیر قرآن ارائه دهم و من به خاطر آنکه بگذارم این



مطلب کاملاً تحقیق شود و بتوانم آنها را بدون هیچ اشتباه و غلطی ارائه دهم سالها از چاپ و نشر این روش خودداری کردم ولی در سال گذشته که وقتی مطلبم را در حسّاس‌ترین مرکز علمی عالم تشیع یعنی «دارالقرآن الکریم» که در حوزه علمیّه «قم» و با اِشراف حضرت آیة‌الله العظمی آقای «گلپایگانی» (دام‌ظله)^۱ تشکیل می‌شد مطرح نمودم و مورد حل و فصل علمی و توجّه جمع زیادی از اساتید و متخصصین فن واقع گردید و آنچه نوشته می‌شود بدون اعتراض و بدون اشکال باقی ماند، تصمیم قطعی گرفتم که عین مطالب مورد بحث را در این کتاب بیاورم و اگر خدای تعالی توفیقی عنایت فرماید تفسیر قرآن را پس از این مقدمه با همین روش به نحوی که برای همه مفید باشد بنویسم و منتشر کنم به امید موفّقیت.

مشهد - سید حسن ابطّحی



۱ - این پیشگفتار در سال ۱۴۱۰ نوشته شده که مرحوم آیة‌الله العظمی گلپایگانی (ره) رحلت نکرده بودند.

مقالہ اول

منہج تفسیری قرآن کریم

«منهج تفسیری قرآن کریم»

با دعوت «دارالقرآن الکریم» در تاریخ ۲۷ رجب سال ۱۴۰۹ مصادف با پانزدهم اسفند سال هزار و سیصد و شصت و هفت، سالروز مبعث حضرت «خاتم انبیاء» (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مرکز دارالقرآن الکریم در مدرسه حضرت آیه الله العظمی آقای «گلپایگانی» (مدظله) برای اولین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتم.

در این کنفرانس که جمع زیادی از دانشمندان و قرآن شناسان و انتخاب شدگان از شهرستانها و حوزه های مهم علمی و دانشگاه های ایران دعوت بودند شرکت کنندگان و سخنرانان مسائلی را در اطراف قرآن کریم مطرح کردند سپس نوبت به موضوعات گروه های

تخصّصی رسید، اینجانب در گروه تخصّصی منهج تفسیر قرآن کریم عضویت داشتم.

این گروه دربارهٔ منهج تفسیری قرآن کریم از صدر اسلام تا به امروز مطالب مختلفی در مدّت دوروز، صبح و عصر مذاکره نمودند و انصافاً مطالب مفیدی در این خصوص مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و نظراتی از طرف متخصصین فنّ منهج تفسیری قرآن کریم ارائه داده شد که به خاطر اختصار از توضیح مطالب آنها خودداری می شود اما آنچه من در این خصوص ارائه دادم و لازم می دانم توجّه دانشمندان و مفسّران را به آن جلب کنم، اینها است.

* اول:

آنکه تردیدی نیست با اهمّی که مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز دربارهٔ تفسیر قرآن و راه و روش صحیح آن داشته اند، به خصوص که «معصومین» (علیهم السلام) از تفسیر قرآن برای هدایت مردم استفاده می کردند^۱ و «ائمة اطهار» (علیهم السلام) اهمّیت فوق العاده ای برای آن قائل بوده اند، ممکن نیست که از ناحیه «پیامبر» گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و

۱ - دهها روایت در این خصوص نقل شده که به عنوان نمونه حدیثی نقل می شود. در کتاب جامع احادیث شیعه جلد ۱ صفحه ۱۵۰ حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) فرمود: «تعلّم الناس من بعدی تأویل القرآن ما لم یعلموا و تخبرهم».

یا ائمه اطهار (علیهم السلام) منهج و طریق صحیحی برای تفسیر قرآن ارائه داده نشده باشد. پس مطمئناً ارائه داده شده، نهایت باید در جستجوی و تحقیق از آن راه و روش برخاست.

و این که بعضی از آقایان می‌گویند: باید طریقه صحیحی برای تفسیر قرآن در نظر گرفت. گفته درستی نیست بلکه باید گفت که: طریقه صحیح تفسیر قرآن را باید در میان طرق مختلفی که نقل شده پیدا کرد.

و ضمناً باید دانست که امروز به خاطر آنکه بعد از «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرق مختلفی با مقاصد حساب شده‌ای در اسلام به وجود آمده طبعاً مناهج مختلفی هم که ارائه دهنده مقاصد آنها می‌باشد نیز به وجود آمده و افکار و عقاید در این باره مختلف شده لذا من معتقدم لازم‌ترین چیزی که باید در این کمیسیون تحقیق شود تعیین همان منهج صحیحی است که «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) و «ائمه دین» (علیهم السلام) برای تفسیر قرآن ارائه داده و یا عمل کرده‌اند و لذا ما در این کمیسیون باید از آن منهج صحیحی که آنان یعنی «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) یا آنهایی که با خود آن حضرت صد در صد هم فکر و هماهنگ و بلکه همه آنها نور واحدی بوده‌اند تحقیق کنیم و منحصرأ همان منهج را ارائه دهیم و من شخصاً هدفم از پذیرفتن این دعوت و شرکت در این کمیسیون همین بوده است.

* دوم:

اگر کسی در آیات قرآن و روایات «معصومین» (علیهم السلام) دقت کند به خوبی می‌فهمد که تفسیر قرآن توقیفی است. یعنی هر کسی با فکر خود نمی‌تواند منهجی برای تفسیر قرآن در پیش بگیرد زیرا خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: «نمی‌داند تفسیر و تأویل قرآن را مگر خدا و راسخین در علم»^۱ که در روایات آمده، منظور از راسخین در علم «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و «ائمه معصومین» (علیهم السلام) اند.^۲

۱ - «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» سورة آل عمران آیه ۷.
۲ - روایات متعدده‌ای در ذیل آیه شریفه فوق از «معصومین» (علیهم السلام) رسیده که منظور از راسخین در علم «ائمه معصومین» (علیهم السلام) اند مراجعه شود به تفسیر برهان و نورالتقلین. بعضی در اینجا می‌گویند: راسخین در علم در این آیه عطف به «الله» نیست از نظر ما فرقی نمی‌کند زیرا فقط خدا، که تمام علوم مایحتاج بشر تا روز قیامت را در لقاؤه این الفاظ مختصر به نام قرآن پیچیده تأویل و تفسیر کلام خود را می‌داند ولی به خاطر آنکه باید تفسیرش برای مردم گفته شود و نزول قرآن عبث و بی‌فایده نماند یقیناً آنها را برای «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) توضیح داده و چون زمان «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) اقتضاء نداشت که همه آنها را برای تمام مردم بگوید و یا مردم استعداد فهم همه آن معانی را نداشتند می‌بایست به وصی خود آنها را تعلیم دهد (که در همین بحث به بعضی از روایاتش اشاره خواهد شد) و چون در هر زمان حوادث جدیدی به وجود می‌آید و افکار مردم رشد بیشتری می‌کند و باید حقایق قرآن برای آنها به مقتضای زمان و افکارشان گفته شود لازم است در هر زمان یک خلیفه و یا یک امام و هادی وجود داشته باشد و هر زمان مفسری مطابق پیشامدهای آن زمان لازم



برای توضیح این که چگونه باید تفسیر قرآن توقیفی باشد به بیان مثالی که قطعاً ما را به حقیقت، بیشتر نزدیک می‌کند می‌پردازیم و چون منظور از آوردن مثال، تنها توضیح مطلب فوق است فکر نمی‌کنم که نیازی به بیان مدرک و سند داشته باشد.

چند سال قبل دو جلد کتاب خطی و چاپی در کتابخانه‌ای دیدم که وقتی آنها را مطالعه می‌کردیم مطلبی در موضوعی به طور معمول نوشته شده و استفاده می‌گردید ولی وقتی به توضیح مؤلف مراجعه می‌نمودیم می‌دیدیم هر کلمه و هر حرفی از آن کتاب چند معنی دارد مثلاً وقتی عمودی آن را می‌خواندیم یعنی کلمهٔ اول از سطر اول و کلمهٔ اول از سطر دوم و همچنین کلمات اول هر سطر را تا آخر صفحه

✍ دارد آن امام و هادی که تمام علوم قرآن را می‌داند و از «رسول اکرم» (ﷺ) یا بلا واسطه و یا با واسطه آنها را دریافت کرده مردم را به سوی حقایق قرآن راهنمایی کند و این موضوع در قرآن تصریح شده آنجا که می‌گوید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی: ای رسول، تو ترساننده‌ای مردم را از عذاب الهی و برای هر قومی که می‌آیند هادی و راهنمایی وجود دارد. (سورهٔ رعد آیهٔ ۷).

✍ در احادیث زیادی از اهل سنت نقل شده که وقتی این آیه نازل شد «رسول اکرم» (ﷺ) دست به سینه گذاشت و فرمود: «أَنَا الْمُنذِرُ» و با دست دیگر روی شانه‌های «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) گذاشت و فرمود: «و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون» یعنی: علی هادی است و به وسیلهٔ تو ای علی هدایت یافتگان هدایت شده‌اند ✍ این حدیث و تفسیر را بیشتر از سی نفر از علماء اهل سنت که منجمله «فخر رازی» است در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند. (احقاق الحق جلد ۳ صفحهٔ ۸۸).

ردیف می‌کردیم مطلب دیگری غیر از مطلب اصل کتاب استخراج می‌شد و باز اگر کلمه اول از سطر اول و کلمه دوم از سطر دوم و کلمه سوم از سطر سوم و به همین ترتیب تا آخر سطور هر صفحه کلماتش را ردیف می‌کردیم باز یک مطلب دیگری را استفاده می‌نمودیم و بالاخره همه کلمات از هر طرف به طرف دیگری معنایی داشت و به همین منوال حروف سطور آن کتاب بود و اگر مؤلف خودش توضیح نمی‌داد به هیچ وجه خواننده متوجه این هنر فوق‌العاده جالب او نمی‌شد و انسان احتمال نمی‌داد که این کتاب دارای این همه علوم و حقایق باشد.

بنابراین وقتی یک بشر بتواند برای هر کلمه و یا هر حرف از کتابش چند معنی را در نظر بگیرد، چگونه ممکن نیست خدائی که قرآنش را به عنوان معجزه نازل کرده و نمی‌خواسته حتی تر و خشکی را از آن فروگذار کند.^۱ و می‌خواسته بیانگر همه چیز باشد در آن بطون و حقایقی را منظور نکند و به طور ساده همه مطالبش را در ظاهرش قرار دهد و همان‌گونه که اگر مؤلف آن کتابها خودش مطالبش را توضیح نمی‌داد ممکن نبود که دیگران آنها را درک کنند همچنین اگر

۱ - نهج البلاغه: قال «علی» (علیه السلام): فی القرآن نباء ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم.

و در کنز العمال حدیث ۲۴۵۴ «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: من اراد علم الاولین و الاخرین فليقرأ القرآن.

پروردگار متعال خودش تفسیر قرآنش را بیان نکنند محال است که دیگران بتوانند حقایق قرآن را درک کنند.

پس همان گونه که در روایات بسیاری آمده که قرآن ظاهر و باطنی دارد.^۱ و از بطونش کسی جز خدا اطلاع ندارد و برای آنکه نزول قرآن عبث نباشد و برای هدفی که نازل گردیده که هدایت مردم است مفید باشد تمام علم قرآن را به پیامبرش تعلیم داده و باز «پیامبر اکرم» (ﷺ) به همین دلیل یعنی به خاطر بی فایده نماندن بطون قرآن و به خاطر هدایت مردم به هادی بعد از خود تمام علوم قرآن را تعلیم داده و او به هادی بعدی تاروز قیامت که باید این علوم را به یکدیگر بسپارند تا به مقتضای زمان هر یک از آنها پرده‌ای از چهره بطون قرآن بردارند. در این زمینه لازم است به چند حدیث از احادیث زیادی که وارد شده اشاره شود.

۱ - عیاشی از «امام صادق» (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

«خداى تعالى به پیامبرش تنزیل و تأویل قرآن را تعلیم فرمود و او هم آنها را به حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) تعلیم فرمود.»^۲

۱ - فی کنز العمال جلد ۱ صفحه ۲۶۴۱ قال رسول الله (ﷺ): ما انزل الله عزّ و جل آیه الا لها ظهر و بطن و کل حرف حد و کل حد مطلع.

۲ - «ان الله علم نبيه التنزيل و التأویل فعلمه رسول الله صلى الله عليه و آله علیاً علیه السلام» جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۱۲۸.

۲- ابی الصباح می گوید:

به خدا قسم به من حضرت «جعفر بن محمد»
(علیه السلام) فرمود: خدای تعالیٰ به پیامبرش تنزیل و
تأویل قرآن را تعلیم داد و آن حضرت آنها را به
حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) تعلیم فرمود،
سپس آن حضرت فرمود: و ما خاندان عصمت به
خدا قسم همه آنها را می دانیم.^۱

۳- بختری می گوید:

به «امام صادق» (علیه السلام) گفتم: ما احادیثی را
از شما می شنویم ولی بعد نمی دانیم از شما
شنیده ایم یا از پدرتان آن حضرت فرمود: آنچه از
من شنیده ای من از پدرم نقل کرده ام و آنچه از من
شنیده ای من از «رسول خدا» نقل نموده ام، ما هرگز
از خودمان چیزی نمی گوئیم.^۲

و از همه مهمتر که توقیفی بودن منهج تفسیری قرآن کریم را

۱ - «والله لقد قال لی جعفر بن محمد علیهما السلام ان الله علم نبیه صلی الله علیه و
آله التنزیل و التأویل فعلمه رسول الله علیاً ثم قال و علمنا والله» جامع احادیث شیعه
جلد ۱ صفحه ۱۲۸.

۲ - «البختری قال قلت لابی عبد الله علیه السلام: نسمع الحديث منك فلا ادری
منك السماعه او من ابیک فقال ما سمعته منی فاروه عن ابی و ما سمعته منی فاروه عن
رسول الله صلی الله علیه و آله لسا نقول برأینا من شیئی» جامع احادیث شیعه جلد ۱
صفحه ۱۲۷.

اثبات می‌کند روایات متواتره‌ایست که بشر را از تفسیر قرآن به رأی نهی کرده و ما چند نمونه از آن احادیث را در اینجا می‌آوریم.

۱ - «امام صادق» (علیه السلام) فرمود:

«کسی که حتی آیه‌ای از کتاب خدا را تفسیر کند کافر است.»^۱

۲ - و نیز «امام صادق» (علیه السلام) فرمود:

«کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر هم صحیح و مطابق با واقع تفسیر کند، اجری ندارد.»^۲

۳ - و نیز فرمود:

«کسی که درباره حقایق و معارف و معانی قرآن سخن به رأی خود بگوید اگر درست هم گفته باشد خطا کرده است.»^۳

۴ - «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«که خدای تعالی فرموده: ایمان به من نیاورده

۱ - «من فسر آیه من کتاب الله فقد کفر» تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۷ و بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۱۱.

۲ - «من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یوجر» تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۸ و بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۱۲.

۳ - «من تکلم فی القرآن برأیه فأصاب فقد اخطأ» منیة المرید صفحه ۳۶۹.

کسی که به رأی خود کلام مرا تفسیر کند.»^۱

۵ - و «امام صادق» (علیه السلام) فرمود:

«کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند جایگاهش پر از آتش قرار داده می شود.»^۲

۶ - «حضرت باقر العلوم» (علیه السلام) فرمود:

«چیزی دورتر از تفسیر قرآن از عقول مردم نیست.»^۳

پس به مقتضای بیان فوق و اطلاق روایات منهج تفسیری قرآن کریم توقیفی است و تنها از بیان «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و هدایت «معصومین» (علیهم السلام) باید تفسیر قرآن را استدراک نمود.

* سوّم:

از معروفترین احادیثی که از طریق سنّی و شیعه از «رسول اکرم»

۱ - «ما آمن بی من فسّر برأیه کلامی» عیون اخبار الرضا (علیه السلام) جلد ۱ صفحه ۱۱۶، جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۲۷۲.

۲ - «من فسّر القرآن برأیه فلیتبؤ مقعده من النار» تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۱۲.

۳ - «و قال الباقر علیه السلام: یا جابر لیس شیئ ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن» جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه ۱۶۲، باب حجّته فتوی الائمّه، المحاسن صفحه ۲۶۸.

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل شده حدیث ثقلین است یعنی «پیامبر اکرم» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود:

«من در میان شما دو چیز بزرگ و با اهمیّت

می گذارم، یکی کتاب خدا است و دیگری عترت

من است کسی که به آنها تمسّک کند گمراه

نمی شود اینها از یکدیگر هرگز جدا نمی شوند تا

این که در کنار حوض بر من وارد شوند.»^۱

حقیقت معنی «لَنْ يَفْتَرَقَا» همان چیز است که ما در بالا شرح دادیم.

یعنی این حدیث می گوید: قرآن کتابی است که معلّم و مدرّس و

مفسّر لازم دارد زیرا در بطن قرآن معانی زیادی خوابیده که هر کس

نمی تواند آنها را درک کند.

طبق روایات متعدّدۀ ای علوم اوّلین و آخرین در قرآن ذکر شده و

آنها را فقط خدا می داند و کسی از آنها اطلاع ندارد مگر کسانی که خدا

خودش آن علوم و معارف را به آنها تعلیم داده که طبعاً فرد متیقّن آن

«پیامبر اکرم» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است زیرا در حدیث آمده که: فقط کسی که به او

قرآن خطاب شده حقایق آن را می شناسد.^۲

۱ - «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی

ابداً و انهما لن یفترقا حتّی یردّا علی الحوض». این روایات در اکثر کتب حدیث به

اسناد مختلف نقل شده و حتّی کتابی به همین نام چاپ شده است.

۲ - «انما یرف القرآن من خوطب به» جامع احادیث الشیعه جلد ۱ صفحه

۱۵۳، و تفسیر علی بن ابراهیم صفحه ۷۲۷.

اگر بگوئیم حقایق قرآن را «پیامبر اکرم» (ﷺ) هم نمی داند طبعاً نزول قرآن با آن همه معانی عبث می شود، آن وقت معارف قرآن برای مردم فایده ای ندارد، پس عقل و منطق می گوید که خدایتعالی بطون و حقایق قرآن را به «پیامبر اکرم» (ﷺ) داده است و بعد از آن حضرت به حضرت «علی بن ابیطالب» و فرزنداناش که اوصیاء علوم آن حضرت اند انتقال یافته است.

در کتاب «بصائر الدرجات» صفحه ۱۹۳ آمده که «امام صادق» (علیه السلام) فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا را از اول تا به آخرش می دانم مثل این است که معانی آن در میان دو دستم باشد در قرآن اخبار آسمان و زمین است و در قرآن اخبار آنچه که بعداً می خواهد بشود هست و در قرآن اخبار آنچه که بوده است می باشد زیرا خدایتعالی فرموده: در این قرآن بیان همه چیز هست.^۱

بنابراین، مضمون حدیث پر ارزش و متواتر «ثقلین» همین است که «پیامبر اکرم» (ﷺ) مکرّر فرموده: من در میان شما قرآن را به عنوان کتاب خدا می گذارم و برای آنکه بشر از معارف و علوم و بطون و تفسیر قرآن در هر زمان طبق مقتضائی که پیش می آید آگاه شود جمعی از عترت و فرزندانم را که فهم و درک و علم و عصمت مرا

۱ - «والله انی لاعلم کتاب الله من اوله الی آخره کانه فی کفی فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر ما یکون و خبر ما هو کائن قال الله فیه تبیان کل شیء».

دارند به عنوان راهنما و هادی برای بیان حقایق قرآن قرار می‌دهم تا آنها معلّم و سایر مردم شاگرد، و آنها امام و سایر مردم مأموم، آنها خلیفه من و سایر مردم تابع آنها باشند تا به این وسیله از معارف و حقایق قرآن مطلع شوند و به وظایف خود عمل کنند، اگر این دو، از هم جدا شوند، قرآن به تنهایی به حال بشریت کاملاً مفید نخواهد بود، زیرا قرآن بدون این چنین معلّمینی معانی واقعی خود را نمی‌تواند بیان کند و به تنهایی نمی‌تواند معانیش را صد در صد اظهار نماید، احتیاج به مفسّر دارد پس کلمه «لن یفترقا» که در حدیث آمده درست مثل اینست که بگوئیم کتاب درسی بی‌استاد نمی‌شود، استاد و کتاب برای دانشگاه با هم لازم است. این دو نباید از هم جدا شوند و الا هر یک به تنهایی بی‌فائده است. مخصوصاً کتاب بی‌استاد، زیرا استاد گاهی کتاب ناطق است. استاد می‌تواند بدون کتاب مطالب کتاب را بیان کند ولی کتاب بدون استاد نمی‌تواند باطن و رموز و حقایق مکتوم خود را ابراز نماید.

این مثال به قدری با قرآن و عترت تطبیق می‌کند و به قدری حدیث و روایت پشتوانه دارد که فکر نمی‌کنم مسلمانی در هر فرقه و مسلکی که باشد منکر این معنی گردد، پس این دو باید با هم باشند از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت، هر کس به هر دوی اینها (نه به یکی دون دیگری) تمسّک کند گمراه نمی‌شود لذا در اکثر احادیث جمله

«ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً» که تمسک به هر دوی آنها سبب هدایت است نه به یکی از آنها، دیده می شود.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: سایر فرق اسلامی غیر شیعه، «ائمه اثنی عشر» را امام و معصوم نمی دانند پس چگونه می توانید ادّعاء کنید که همه فرق اسلامی حدیث ثقلین را قبول دارند و معنی حدیث اینست که حتماً باید قرآن و عترت را با هم بپذیرند.

در جواب می گوئیم: ما در اینجا مطلبمان را بر اساس امامت و عصمت «ائمه اثنی عشر» قرار نمی دهیم تا به این اشکال برخورد نمائیم، بلکه اگر مسلمانی «ائمه اثنی عشر» را تنها به عنوان راویان مورد وثوق قبول داشته باشد (که تمام مسلمانان قبول دارند) می توان به مسأله فوق عمل کرد و به حدیث ثقلین توجّه کاملی نمود زیرا «ائمه اثنی عشر» نمی گویند که حقایق و تفسیر قرآن به ما از طرف پروردگار وحی می شود، بلکه آنها می گویند آنچه به «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) وحی شده و آن حضرت نتوانسته در زمان خودش برای مردم نقل کند به حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) داده و آن حضرت به یک یک «ائمه اطهار» (علیهم السلام) سینه به سینه و یا به وسیله کتاب مخصوصی که به خط «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) و املاء «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) بوده انتقال داده و آنها مردم را به سوی آنچه خدای تعالی به «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) وحی نموده راهنما و هادی هستند. (روایاتی که مطلب فوق را کاملاً تأیید

می‌کند در کتاب جامع احادیث شیعه جلد اول حجتیه فتوی الاثمه به فراوانی نقل شده است).

پس از این سه مقدمه واضح شد که تنها منهج و راه و روش صحیحی که باید از آن پیروی شود «تفسیر قرآن به وسیله کلمات «پیامبر اکرم» (ﷺ) و «اثمه اثنی عشر» (علیه السلام) است» یعنی «تفسیر آیات بوسیله روایات».

در اینجا ممکن است بعضی بگویند: تعداد روایاتی که قرآن را تفسیر می‌کند محدود است و لذا تفاسیری که از این سبک پیروی کرده‌اند و تنها به روایات اکتفا نموده‌اند مثل «تفسیر برهان» و «تفسیر نورالثقلین» نتوانسته‌اند تمام آیات قرآن را تفسیر کنند.

ما در جواب می‌گوئیم: لازم نیست که در روایت اشاره به آیه خاصی شده و سپس آن آیه به وسیله آن روایت تفسیر شده باشد بلکه ما اجمالاً می‌دانیم که آنچه عترت یعنی «اثمه اثنی عشر» (علیه السلام) در معارف و احکام و سایر مسائل دینی فرموده‌اند از «پیامبر» گرامی اسلام (ﷺ) گرفته و آن حضرت هر چه در مسائل اسلامی می‌داند در قرآن شریف وجود دارد زیرا خود قرآن فرموده: ما نازل کردیم قرآن را که بیانگر همه چیز است.^۱ و علاوه در متجاوز از چهل حدیث به مضمون زیر «اثمه دین» فرموده‌اند:

۱ - «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» سورة نحل آیه ۸۹.

«کتابی در نزد ما است به املاء «پیامبر اکرم»
(ﷺ) و خط حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام)
بسیار بزرگ به قطر ران شتر که آنچه بشر به آن
احتیاج دارد تا روز قیامت از احکام و معارف حتی
دیة خدشی که بر بدن دیگری وارد آید.»^۱

بنابراین آنچه «پیامبر اکرم» و «ائمہ معصومین» (علیهم السلام) در معارف و
احکام و اخلاق و تاریخ و قصص و سائر مسائل اسلامی فرموده‌اند و
راویان به عنوان احادیث و اخبار نقل کرده‌اند چه تحت عنوان تفسیر
قرآن و چه بدون این عنوان و بالاخره همه کلمات آنان در ارتباط با
مسائل اسلامی، تفسیر قرآن است. مثلاً تفسیر آیاتی که اسم نماز را
برده تمام احادیثی است که درباره نماز از پیشوایان دین رسیده است
و هكذا سائر احکام و معارف.

بنابر این، بهترین روش در تفسیر قرآن این است که ابتداء مفسرین
موضوعی را تعیین کنند و فصلی را برای آن در نظر بگیرند و سپس
تمام آیات و روایاتی که درباره آن موضوع نازل و نقل شده کنار
یکدیگر بگذارند و یا مانند روش مرحوم مجلسی در کتاب بحار آنهارا
خام در اختیار مطالعه کننده بگذارند و یا مانند فقهاء و مجتهدین که در
قسمت آیات احکام در کتب فقهیه عمل کرده‌اند تمام قرآن را با

۱ - جلد اوّل کتاب جامع احادیث شیعه این روایات را نقل کرده است.

موازين فقهی به وسیله احایث و روایات توضیح دهند و در اختیار دیگران بگذارند.

ممکن است کسی بگوید: اگر این روش صحیح باشد باید نام دوره کتاب جواهر را تفسیر آیات احکام قرآن گذاشت.

می‌گوئیم: چه مانعی دارد و چه بهتر آنکه در مسائل دیگر قرآن هم فقهاء و متخصصین فن از همین روشی که فقهاء در کتب فقهی استفاده نموده‌اند پیروی می‌کردند تا بهترین و غنی‌ترین تفسیر قرآن را می‌داشتیم.



«تفسیر قرآن با فهم و ذوق عرفانی»

جمعی از دانشمندان و بزرگان متصوّفه بعضی از آیات قرآن را با ذوق عرفانی تفسیر کرده‌اند که حتّی در احادیث کوچکترین اشاره‌ای به آن معنی نشده است بلکه بعضی از آنها خلاف صریح قرآن و روایات است.

آیا این گونه تفسیر ممکن است صحیح باشد؟! یا آنکه طبق آنچه در بالا تحقیق شد از مصادیق تفسیر به رأی است.

جمعی از اهل کمیسیون تحقیق و بررسی منهج صحیح از تفسیر قرآن معتقد بودند که این نوع تفسیر یک نحوه برداشتی است که هر کسی حقّ دارد از آیاتی که تلاوت می‌شود داشته باشد و این را تفسیر به رأی نمی‌گویند عیناً مانند کسی که تفأل به قرآن می‌زند و یا استخاره

می‌کند و از آیه مورد نظر خود مطلبی را اقتباس می‌نماید.

من در جواب آنها گفتم: تمام دانشمندان و حتی اهل همین کمیسیون متفقند که قدر مسلم از تفسیر به رأی این است که انسان معنائی را در نظر بگیرد و سپس آیه‌ای و یا بخشی از قرآن را با نظر خود تطبیق کند.

اهل ذوق و عرفان یعنی آن دسته از این عده که پایبند به احادیث و روایات در تفسیر قرآن نیستند علاوه بر آنکه عیناً این عمل را انجام می‌دهند مطالب خود را در کتابها نوشته و در اختیار مردم گذاشته و نام کتاب خود را تفسیر قرآن می‌گذارند، این عمل با برداشتهای شخصی که اکثراً از افکار افراد تلاوت کننده تجاوز نمی‌کند بسیار فرق دارد و به علاوه معلوم نیست که اگر کسی در همین موارد هم بگوید مقصود خدای تعالی از این آیه شریفه همان برداشت من بوده است خطا نکرده باشد.

تا چه رسد به مطالبی که بعضی از عرفاء با ذوق عرفانی بر خلاف حتی صریح قرآن و طبق رأی خود در کتابها و تفاسیرشان نوشته‌اند و به دست مردم داده‌اند.

آیا آنچه «محلّ الدین عربی» در کتاب «فصوص» در فصّ هارونی و در فصّ عیسوی مبنی بر آنکه حضرت «موسی» (علیه السلام) برادرش را مورد سرزنش قرار داد که چرا نگذاشتی مردم گوساله را بپرستند مگر

نمی دانی که خدای تعالی دوست دارد در هر صورتی پرستیده شود و یا در همان کتاب در فصّ عیسوی معتقد است که مسیحیان به آن جهت کافر شدند که الوهیت را منحصر به مسیح نمودند و اگر می گفتند: عیسی و سائر موجودات همه خدا هستند کافر نبودند! تفسیر به رأی نیست؟!

آیا آنچه «شیخ محمود شبستری» در کتاب «درس دین» در آیه «لَا غُوثَ لَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱ تفسیر می کند که شیطان افسری است که در دربار حضرت حقّ مأموریت دارد که بیگانگان را مانع از ورود به دربار الهی شود و الاّ به مخلصین کاری ندارد! تفسیر به رأی نیست؟ صدها نمونه دیگر که اگر کسی به کتب آنها که بعنوان تفسیر و یا غیر تفسیر نوشته اند مراجعه کند کاملاً متوجه معنی واقعی تفسیر به رأی می گردد.

و بالاخره هر مطلبی که اهل ذوق و عرفان در تفسیر قرآن گفته اند و در احادیث و روایات لا اقل مضمون آن ذکر نشده و تنها به ذوق خودشان اکتفاء کرده اند تفسیر به رأی است حال می خواهد آن شخص از بزرگترین عرفاء و دانشمندترین فلاسفه باشد و یا از افراد معمولی باشد فرقی نمی کند.



۱ - سورة حجر آیه ۴۰ و سورة ص آیه ۸۳.

«تفسیر قرآن بوسیله گفتار وفهم اصحاب پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله)

جمعی معتقدند که چون اصحاب «پیامبر» گرامی اسلام در وقت نزول قرآن خدمت آن حضرت بوده و از اشارات و کنایات قرآن مطلع اند می توان به گفتار و تفسیر آنان اکتفاء کرد و بوسیله کلمات آنها قرآن را تفسیر نمود.

این روش به دو جهت نمی تواند راه صحیحی برای فهم حقایق و تفسیر قرآن باشد.

اول آنکه: کلمات صحابه «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) منهای عترت آن حضرت آن قدر زیاد نیست که بتواند تمام قرآن را تفسیر کند پس طبعاً

نباید منهج ناقصی را راه کاملی برای تفسیر قرآن دانست. دَوِّم آنکه: اگر چه صحابه «پیغمبر اکرم» (ﷺ) به شأن نزول و موقعیت زمانی و مکانی آیات نازل شده بهتر از دیگران متوجه بوده‌اند ولی شأن نزول مخصّص و مفسّر آیات نمی‌شود و علاوه اگر کلمات آنها متکی به فکر و ذوق خودشان باشد مسأله تفسیر به رأی شامل حال آنها هم می‌شود زیرا منع از تفسیر به رأی اطلاق دارد و آنها را استثناء نکرده است بلکه می‌توان گفت که بعضی از آنها برای مقاصد شخصی خود هم از آیات قرآن استفاده می‌کرده‌اند ولی در عین حال اگر آنها در شأن نزول و یا موقعیت زمانی و مکانی آیات قرآن سخنی گفته؛ در صورتی که مورد وثوق بوده و غرضی در کارشان نباشد بسیار قابل استفاده است و به فهم معانی ظاهری قرآن کمک می‌کند ولی برای تفسیر قرآن به هیچ وجه مفید نخواهد بود.



«تفسیر موضوعی قرآن کریم»

اما تفسیر موضوعی که اخیراً متداول شده، به هیچ وجه سابقه‌ای بین مفسّرین به عنوان تفسیر قرآن ندارد و نباید آن را در ردیف مناهج تفسیری قرآن کریم قرارش داد زیرا دسته‌بندی و جمع‌آوری آیات قرآن در موضوع خاصّی تفسیر قرآن نامیده نمی‌شود.

به عبارت واضحتر گاهی می‌توان قرآن را موضوع‌بندی کرد و سپس آن را تفسیر نمود که البته در این صورت بهتر ممکن است موضوعات قرآن به وسیله روایات تفسیر شود چنانکه ما در بالا

ذکر نمودیم.

نوع دوم آنکه طبق اعتقاد بعضی از مفسرین نباید دست به ترکیب و ترتیب آیات قرآن زد و به همان سبکی که تنظیم شده باید آن را تفسیر نمود زیرا اگر سبک قرآن را بهم زدیم بعضی از معانی و مطالب ظریفی که در پشت سر هم قرار داشتن آیات قرآن وجود دارد از بین می‌رود.

به هر حال ملاحظه فرمودید که تفسیر موضوعی را نباید در ردیف مناهج تفسیری قرآن کریم قرار داد به علاوه که کاملاً این روش جدید است و ما در مقدمه بحث گفتیم ممکن نیست خدای تعالی و «پیامبر اکرم» (ﷺ) و «ائمه اثنی عشر» (علیهم‌السلام) منهجی برای تفسیر قرآن در گذشته پیشنهاد نکرده باشند.

شاید بعضی بگویند که: این روش در تفسیر قرآن سابقه بسیار طولانی دارد زیرا هر کس که می‌خواسته در هر زمان درباره موضوعی از موضوعات اسلامی کتابی بنویسد، ابتدا آیاتی که در آن موضوع نازل شده جمع‌آوری می‌کرده و سپس شرح و تفسیری درباره آن موضوع می‌داده و مطلب خود را در کتابی ارائه می‌نموده است.

ما می‌گوئیم درست است که این کار انجام می‌شد و باید هم انجام شود ولی تا بحال کسی این عمل را بعنوان تفسیر موضوعی قرآن کریم انجام نداده است.

و بالأخره عمده اشکال در این است که ما بخواهیم این عمل را در ردیف مناهج تفسیری قرآن شریف قرار دهیم که طبیعی است این منهج در این ردیف قرار نمی گیرد.



«تفسیر قرآن بوسیله خود قرآن»

این روش مانند روش قبل کاملاً ابتکاری و جدید است و فکر نمی‌کنم که قبل از تفسیر «المیزان» کسی از این منهج با این توسعه استفاده کرده باشد و مرحوم استاد بزرگوارمان «علامه طباطبائی» هم مدّعی نیستند که این منهج برای تمام آیات قرآن قابل استفاده باشد. زیرا در آیات احکام و بسیاری از آیات و معارف قرآن کریم نمی‌توان از این منهج استفاده کرد و خود ایشان آنها را به فقهاء و فقه ارجاع می‌دهند.

بنابر این منهجی که ناقص باشد و صد درصد نتواند تمام قرآن را

تفسیر کند نمی تواند منهج واقعی و کاملی که در همه جا مفید واقع شود بوده باشد.

طرفداران این نحوه از تفسیر قرآن می گویند: اولاً قرآن خود نور است و نور احتیاج به استضاءه از نور دیگر ندارد، لذا قرآن خودش باید مفسّر خودش باشد و نیازی به کلمات «پیامبر اکرم» (ﷺ) و «انّمة اطهار» (علیه السلام) که بوسیله آنها توضیح داده شود نخواهد داشت. ما در جواب می گوئیم: درست است که قرآن نور است ولی کلمات «پیامبر اکرم» (ﷺ) به تصدیق قرآن کریم که فرموده: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ لا اقل آنچه را در موضوع شریعت فرموده از جانب خدا است و جزء قرآن و وحی است. زیرا طبق تحقیقاتی که در بالا به عرض رساندم اگر چه سائر کلمات «رسول اکرم» (ﷺ) از آیات قرآن نیستند ولی آنها تفسیر قرآن محسوب می شوند.

بنابراین وقتی قرآن فرموده این کتاب نور است اگر چه محط نظر همان متن قرآن شریف بوده است ولی بخاطر آنکه احادیث و روایات با قرآن از نظر معنی عینیّت دارند آنها هم منظور بوده و نمی توان احادیث و روایات را از قرآن جدا دانست و معنی «لن يفترقا» (هرگز این دو از هم جدا نمی شوند) که در حدیث ثقلین ذکر شده همین است.

در اینجا ممکن است طرفداران این منهج از تفسیر قرآن بگویند: روایات بسیاری وارد شده است که بعضی از قرآن بعض دیگر را تفسیر می‌کند پس منظور چیست؟

ما در جواب می‌گوئیم: با توجه به توقیفی بودن منهج تفسیری قرآن و بر فرض صحّت سند و دلالت (که در هر دوی اینها حرف است) این روایات تنها مطلبی را که ممکن است بیان کند این است که بعضی از آیات قرآن مفسّر بعضی آیات دیگر است یعنی در حقیقت ماهیت و طبیعت قرآن این گونه است که بعضی از آیات بعضی دیگر را تفسیر می‌کند و «اثمة اطهار» (علیه السلام) از یک مطلب کلی و واقعی خبر داده‌اند این بیان عیناً مانند این است که گفته‌اند قرآن تفسیر دارد حالا آیا به ما اجازه داده‌اند که از آیه‌ای تفسیر آیه دیگری را بیان کنیم؟ قطعاً خیر، زیرا همان گونه که در تفسیر قرآن تنها با گفتن اینکه قرآن تفسیر دارد نمی‌توانستیم به رأی خود قرآن را تفسیر کنیم، هم چنین نمی‌توانیم با این جمله یعنی حدیث مذکور که می‌گوید بعضی از قرآن بعض دیگر را تفسیر می‌کند استفاده ترخیص درباره این منهج تفسیری قرآن بنمائیم و به علاوه می‌توان از بعضی احادیث استفاده نمود که از این منهج مردم عادی را همان گونه که از تفسیر به رأی منع کرده‌اند از این عمل هم منع نموده‌اند زیرا در حدیثی که «عیاشی» در تفسیرش و «برقی» در «محاسن» و «شیخ صدوق» در کتاب «ثواب الاعمال» و

کتاب «معانی الاخبار» نقل کرده «امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض الآ و کفر».^۱

مرحوم «شیخ صدوق» در «معانی الاخبار» می گوید: از استادام «ابن ولید» سؤال کردم که: معنی این حدیث چیست؟ فرمود: اگر معنی و تفسیر آیه ای را بوسیله تفسیر آیه دیگری بگوئی و از کوبیدن بعض قرآن به بعض دیگرش تفسیر آن را استخراج کنی کافری.

و بالاخره از مطالب فوق چنین استفاده می شود که یکی از خصوصیات قرآن این است که بعضی از آن بعض دیگر را اجمالاً تفسیر می کند و از این راه پیشوایان دین یعنی «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)» و «ائمة اثنی عشر (علیهم السلام)» برای تفسیر قرآن استفاده کرده اند ولی چون ممکن است غیر معصوم و آنهایی که از بیان «پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)» مستقیماً تفسیر قرآن را دریافت نکرده اند به خطا بیافتند و مبتلاء به تفسیر به رأی گردند آنها را از این روش نهی فرموده و همان گونه که درباره تفسیر به رأی می گوید: «من فسّر آیه من کتاب الله فقد کفر» همچنین فرموده: «ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض الآ و کفر».

این دو مضمون یک مفهوم دارد زیرا کسی که آیه ای را به آیه دیگر تفسیر می کند حتماً مبتلاء به تفسیر به رأی خواهد شد و کسی که قرآن

۱ - ثواب الاعمال صفحه ۲۴۹ و معانی الاخبار صفحه ۱۹۰، محاسن برقی صفحه ۲۱۲، تفسیر عیاشی جلد اول صفحه ۱۸.

را به رأی خود تفسیر کند کافر است.

این بود آنچه من در کمیسیون گروه تخصّص مناهج تفسیری قرآن کریم در مرکز «دارالقرآن الکریم» ارائه دادم امید است مرضی حضرت «بقیة الله» روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء قرار گیرد.

بیست و هفتم رجب ۱۴۰۹

سید حسن ابطحی



مقالہ دوم

اثبات اعجاز قرآن کریم



عكس، هنگامی است كه حضرت آية الله العظمی گلپایگانی (ره) برای
شرکت کنندگان در کنفرانس سخنانی بیان می فرمایند.

«اعجاز قرآن کریم»

در بیست و هفت رجب ۱۴۱۰ هجری قمری سالروز مبعث حضرت «خاتم انبیاء» (صلی الله علیه و آله) با دعوت «ادارالقرآن الکریم» در قم برای دومین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم. این کنفرانس برای تحقیق در مسأله اعجاز قرآن تشکیل شده بود، محققان و اساتید فراوانی از حوزه و دانشگاه از تمام کشور در مرکز «ادارالقرآن الکریم» حضور داشتند، سخنرانها و کمیسیونها، بسیار پربار و پرارزش بود، هر یک از دانشمندان نخبه و مفسرین با عظمت قرآن که از عالم تشیع گرد یکدیگر جمع شده بودند دربارهٔ وجوه اعجاز قرآن مطالبی

مطرح فرمودند من هم که یکی از اعضاء این کنفرانس بودم و گاهی به عنوان هیئت رئیسه انتخاب می شدم مطلبم را زیر عنوان «**وجوه اعجاز قرآن**» تقدیم به این کنفرانس نمودم که در همان کنفرانس به چاپ رسید و بین علماء و دانشمندانی که دعوت شده بودند پخش شد و آن مطالب اینها است:

«معنی معجزه»

به نظر من بهترین معنی معجزه همان چیزی است که خدای تعالی در قرآن در آیات ۲۳ سورة بقره و ۳۸ سورة یونس و ۱۳ سورة هود و آیه ۸۸ سورة اسری به آن اشاره فرموده و می گوید: اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مانند این قرآن را به کمک یکدیگر بیاورند، نمی توانند زیرا «معجزه» از عجز گرفته شده و عجز به معنی ناتوانی است پس معجزه پدیده‌ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشند و عقل هر عاقلی این چنین پدیده‌ای را مربوط به طبیعت نداند.^۱

و به عبارت علمی معجزه فاعل است و از عجز گرفته شده یعنی

۱ - «قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا».

غیر فاعلش که خدای تعالی باشد دیگران عاجزند از انجامش.^۱
 بنابر این اگر جنّ و انس که دو گروه عاقل و متفکر عالم خلقت اند
 نتوانند مثل قرآن را بیاورند به طریق اولی بقیّه موجودات عالم خلقت
 که مادون این دو نوع از مخلوقاتند و اهل علم و فکر و عقل نیستند
 نمی توانند کتابی مثل قرآن را بیاورند.

پس قرآن با این بیان و این آیات که آنها را مفسّرین، آیات
 «تحدّی» می نامند معنی اعجاز را برای خود ثابت کرده و می گوید: که
 من معجزه ام و کسی غیر از خدا نمی تواند مثل مرا بوجود آورد.

«فائده اثبات اعجاز قرآن»

اگر ما بتوانیم معجزه بودن قرآن را همان گونه که خود قرآن مدّعی
 است ثابت کنیم، طبعاً خدا را ثابت نموده و یکی از دلائل محکم
 اثبات وجود خدا را بیان کرده ایم. زیرا اگر ثابت شود که هیچ نیروئی
 در عالم خلقت نمی تواند این پدیده را بوجود آورد و حال آنکه بوجود
 آمده، پس باید به نیروی مافوق طبیعت که دانا و حکیم است و

۱ - از تحقیق در کتب لغت مانند: اقرب الموارد - مختار الصحاح -
 معجم متن اللّغة - لسان العرب - لغتنامه دهخدا - المنجد و غیره استفاده
 می شود که کلمه معجزه اسم فاعل است به معنی عاجز کننده بوده و هاء آن برای
 مبالغه است.

می تواند قرآنی را که دانشمندان جنّ و انس از آوردنش عاجزند ایجاد کند معتقد شد و آن قدرت دانا و توانا جز خدای تعالی نمی تواند چیز دیگری باشد.

به علاوه به این وسیله رسالت حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) که آورنده این معجزه از جانب خدا است اثبات نموده ایم زیرا ممکن نیست که خدای تعالی یک چنین قدرت نمائی فوق العاده ای را در اختیار کسی بگذارد که او به دروغ ادّعی رسالت کرده باشد.

و سوّم آنکه محتوا و علوم قرآن مجید به طور کلیّ حجّیت پیدا می کند و باب علوم واقعی به روی ما باز می شود و با توجّه به آنکه قرآن بیان کننده همه علوم و معارف و حقایق است طبعاً ثروت علمی بی نهایت خوبی و باب معارف قرآن مجید از همین جا به روی ما باز می شود.

«اثبات اعجاز قرآن»

بعضی از مفسّرین در تفسیر آیه شریفه ۲۳ سوره بقره که می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

(اگر درباره نزول قرآن از جانب خدا بر «پیامبر» در شکّ هستید یک

سوره از مثل او بیاورید.) گفته‌اند: که ضمیر «مثله» (مثل او) ممکن است هم به «پیامبر اکرم» (ﷺ) برگردد و هم ممکن است به قرآن برگردد و هم ممکن است به هر دوی آنها برگردد.

یعنی اگر جنّ و انس پشت‌به‌پشت هم بدهند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند نمی‌توانند و هم اگر بخواهند مدّعی شوند که یک سوره قرآن را روی جریان طبیعی از مثل پیامبری که درس نخوانده و از جائی و کسی مطلبی استفاده نکرده آورده شود ممکن نخواهد بود و برخلاف طبیعت است بنابر این تفکر تحدّی قرآن که به معنی خصم را به پیش خواندن و او را عاجز کردن است، هم درباره آوردن قرآن از مثل «پیامبر اکرم» (ﷺ) و هم درباره محتوای آن از نظر مطالب اعجاز‌آمیز قرآن می‌باشد.

به عبارت واضحتر قرآن از دو نظر معجزه است.

اول: از جهت خصوصیات که در آورنده آن یعنی «پیامبر اسلام» (ﷺ) بوده که درس نخوانده و مطلبی از کسی و یا از جائی استفاده نکرده می‌باشد زیرا در این آیه بخصوص با کلمه (من مثله) ذکر شده که بطور وضوح منظور از مثل پیامبری که درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته می‌باشد.

دوم: از جهت آنکه وقتی به اعماق و مطالب علمی و تحقیق و

پیشگوئی‌ها و فصاحت و بلاغت قرآن توجّه می‌شود کاملاً روشن می‌گردد که اگر جنّ و انس بخواهند پشت به پشت هم بدهند نمی‌توانند مثلش را بیاورند، می‌باشد زیرا در سوره یونس می‌فرماید: «فَآتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» (بدون من) که در اینجا منظور سوره‌ای از قرآن است. بنابراین، مطلب ما در این بخش به دو فصل تقسیم می‌گردد.



فصل اول

«اعجاز قرآن از جهت خصوصیات آورنده آن»

اعجاز قرآن از جهت خصوصیات که در آورنده آن بوده است. بدون تردید و به اتفاق تمام مورّخین «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) مدّعی بوده است که درس نخوانده و مطلبی را از جائی جز از خدای تعالی استفاده نکرده و تعلیم نگرفته است.

اگر ما بتوانیم این ادّعاء را اثبات کنیم بدون تردید آوردن قرآن از یک چنین فرد درس نخوانده‌ای معجزه است.

اما اثبات این مطلب خیلی ساده است، احتیاجی به بحثهای عمیق علمی و فلسفی ندارد فقط کافی است یک مقدار از نظر تاریخ و

وضع جغرافیائی و اجتماعی به عقب برگردیم و زمان بعثت «پیغمبر اکرم» (ﷺ) را در مکه در نظر بگیریم که اگر این کار را کردیم یقین می‌کنیم که «پیغمبر اکرم» (ﷺ) درس نخوانده و از کسی، چیزی یاد نگرفته است.

«و ما در اینجا با هفت مقدمه خیلی ساده این مطلب را توضیح می‌دهیم».

مقدمه اوّل:

شهر مکه مثل امروز نمی‌توانسته جای بزرگی بوده باشد زیرا زندگی هر اجتماعی بخصوص در آن روزگار مربوط به مقدار آبی بوده که در سرزمین محلّ زندگی آنان وجود داشته است. و تردیدی نیست که در آن زمان و حتّی امروز تنها آبی که در مکه وجود داشته و دارد یک حلقه چاهی بوده که اسمش «چاه زمزم» است. از این چاه در آن روزگار تنها با سطل و ریسمان آب می‌کشیدند و از این طریق در آن هوای گرم و سوزان زندگی خود و حیواناتشان را ادامه می‌دادند آنان در آن روزگار مثل امروز نمی‌توانستند از وسائل موتوری و لوله‌کشی و برق و یا لاقل از همان چاه بوسیله موتور آب زیادی در اختیار مردمی که می‌خواهند در آنجا زندگی کنند بگذارند به علاوه سرزمین مکه چون از کوههای سنگی تشکیل شده و جز

همان محلی که «چاه زمزم» در آنجا وجود دارد جای دیگری قابل برای چاه زدن نبوده و مردم مکه نمی توانستند در جاهای دیگر چاهی برای استفاده خود حفر کنند حتی بعضی از دانشمندان زمین شناس معتقدند که چاه زمزم هم از نظر زمین شناسی غیر عادی حفر شده است.^۱

۱ - از آیات قرآن کاملاً استفاده می شود که سرزمین مکه غیر قابل کشت و زرع بوده زیرا آب نداشته است.

کتاب «تاریخ الرسل و الملوك طبری» به نقل از کتاب «مسجد الحرام و كعبه» می گوید: چاهی غیر از زمزم در زمان بعثت «رسول اکرم» نبوده.

«تاریخ یعقوبی» می گوید: در زمان «منصور دوانیقی» برای تأمین آب مردم مکه آبی را از دوازده میلی مکه در مجراهای قلعی جاری ساخت و به مکه آورد که به برکه «ام جعفر» معروف گردید.

کتاب «مسجد الحرام و كعبه» می گوید: تاریخ نویسان اصلاً برای مکه قنات و چاهی ذکر نکرده اند حتی در زمان «معاویه» آب از خارج مکه و در زمان «هارون الرشید» از خارج مکه در حدود ۳۵ کیلومتری شمال شرقی عرفه در منطقه حنین به دستور همسرش «زبیده» آب قناتی را به مکه آوردند که به چشمه زبیده یا قنات حنین معروف گردید.

کتاب «حرمین شریفین» می گوید: شاهد بر اینکه در مکه چاهی غیر از چاه زمزم نبوده این است که در زمان «جعفر عباسی» آب زمزم بسیار کم شد و به همین جهت مردم در تشنگی شدیدی قرار گرفتند و چنانکه آبی و چاهی غیر از زمزم حتی در زمان «منصور عباسی» وجود داشت مردم به تشنگی گرفتار نمی گشتند.



«این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: جمعیت مکه در آن زمان خیلی زیاد نبوده و بلکه نهایت از یکصد خانوار تجاوز نمی کرده است. زیرا اطراف این مقدار از آب در آن اراضی سوزان بیشتر از این جمعیت نمی توانسته اند زندگی کنند».

مقدمه دوّم:

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) از معروفترین مردم مکه بوده است، زیرا خانواده آنها کلیددار کعبه و مالک «چاه زمزم» و پدر و جدّش رئیس و بزرگتر قریش بوده اند این موضوع به قدری در تاریخ واضح است که احتیاج به شرح و بیان زیادتری ندارد.^۱

بنابراین مکه همواره مورد تهدید کم آبی بوده است و به غیر از چاه زمزم در آن چاهی دیگر وجود نداشته است و اصولاً موقعیت جغرافیائی مکه به صورتی است که بارانهای منظم و زیاد هم در آن نمی بارد و فقط گاهی بارانهای به ندرت می باریده است و هوائی بسیار گرم و خشک را دارا است و به واسطه احاطه کوههای آن به شدت خشک است.

«معجم البلدان یا قوت حموی» جلد ۵ صفحه ۱۸۷ می نویسد: در مکه آب جاری وجود ندارد، آبهای آن از آسمان (یعنی از باران) است و برای اهل مکه چاههایی که آب مشروب داشته باشد وجود ندارد (غیر از زمزم).

۱ - «دائرة المعارف فرید وجدی» جلد ۹ صفحه ۳۵۸ می نویسد: اما بنی هاشم



«این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: شکی نیست که اگر خانواده معروف و مشخص در قریه‌ای که حدوداً صد خانوار بیشتر ندارد وجود داشته باشد قطعاً تمام اعمال و رفتار آنها کاملاً زیر نظر اهل آن محل بوده و نمی‌توانند کارهایی از قبیل مدرسه رفتن و مدارک علمی گرفتن خود و فرزندان‌شان را از اهل آن قریه بالاخص اقوام نزدیکشان مخفی کنند».

مقدمه سوم:

در مکه و بلکه در جزیره العرب، مردم باسواد و متمدنی وجود نداشته و بلکه دارای تعصبات جاهلانۀ فوق العاده زشتی بوده‌اند.

حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) فرموده:

«وقتی که خدای تعالی «پیغمبر اسلام» را مبعوث فرمود حتی یک نفر از عربها خواندن و

عظمت امرشان خصوصاً در زمان عبدالمطلب بن هاشم جد «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) (که سلطنت او بعد از حمله فیل عظیم و شهرتش منتشر و قبائل عرب از او ترسان شدند) به اوج رسیده و اعراب از همه جهات قصد او کردند. «تاریخ قرون وسطی» (آلبرماله) صفحه ۹۵ می‌گوید: حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) از قبیله با نفوذ قریش بود، لکن در شش سالگی یتیم ماند.

نوشتن را نمی دانست.»^۱

و این مطلب در تاریخ و نهج البلاغه بسیار تکرار شده است. به طور کل آنچه در بین مردم آن سامان بیش از هر چیز شایع بوده خرافات و اعمال وحشیانه و دور از اخلاق و امتیازات نژادی و خونریزی ها و فرضیات غیر علمی بوده است.

قرآن درباره آنها فرموده: «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا»^۲ یعنی: شما مردم عرب لب گودی آتش جهل و بدبختی بسر می بردید خدا شما را بوسیله بعثت «پیغمبر اکرم» (ﷺ) نجات داد.

و بالأخره وضع اخلاقی و فرهنگی مردم جزیره العرب بخصوص مردم مکه به قدری بد بوده که بعدها نام آن زمان را جاهلیّت و اسم مردم آن عهد را مردم زمان جاهلیّت گذارده اند و بدترین عقوبت کسی که عمل زشتی را انجام می داد، این بود که بگویند او با مردم زمان جاهلیّت محشور می شود.

آنها فرزندان خود را زنده به گور می کردند و به هیچ وجه در رسومات و روشهای غلط خود توجّهی به عقل و وجدان نمی نمودند و نادانی آنها به حدّی بود که در هیچ زمان هیچ جمعیّتی تا آن حدّ

۱ - «ان الله بعث محمّد صلى الله عليه و آله و ليس احد من العرب يقرء كتاباً» خطبة ۳۳ نهج البلاغه.

۲ - سورة آل عمران آية ۹۹.

نادان نبوده‌اند.^۱

۱ - «تاریخ عرب» جلد اول صفحه ۳۴ دربارهٔ حالات عرب قبل از بعثت «پیامبر اسلام» (ﷺ) می‌نویسد: غارت، اقتصاد چوپانی جامعه بدوی رسوخ کامل دارد حتی قبائل مسیحی مانند بنی نغلب از رسم غارت پیروی می‌کنند. «قطامی» شاعر عصر اوّل اموی ضمن شعری اصول غارتگری را توضیح داده می‌گوید: «کار ما غارتگری و هجوم به همسایه و دشمن است و گاه هم اگر جز برادر خویش کسی را نیابیم او را غارت می‌کنیم».

«تاریخ عرب» جلد اول صفحه ۳۶ می‌گوید: نفوذ دین در روح (بدوی) چندان راسخ نبوده است، قرآن مردم بدوی را به شدّت کفر و نفاق وصف می‌کند. قبیله، اساس اجتماع بدوی است ... اگر مقتول از قبیله دیگری بود رسم انتقام اجراء می‌شد و هر یک از افراد قبیله قاتل در این خطر بود که جان خود را به عوض مقتول از دست بدهد ... گاه می‌شد که خونخواهی چهل سال طول می‌کشید چنانچه در جنگ «سبوس» میان بنی بکر و تغلب بود، مورّخان به تأکید می‌گویند: که در همه ایّام عرب (جنگهای قبایلی در ایّام جاهلیّت) خونخواهی باعث اساس جنگ می‌شد ... قبیله حقّ دارد که از افراد تقاضا کند از همسران خود دوری گیرند این فکر راسخ ... در حقیقت تکامل خودپرستی فرد است که در شخصیت قبیله تجلّی می‌کند طبعاً به این نتیجه می‌رسد که قوم و قبیله دیگر را شکار قانونی خویش بدانند.

... کلمه عرب از جهت اشتقاق یک کلمه سامی است به معنی صحرا یا مقیم صحرا.

فصول بت پرستی بدویان، مظاهر آفتاب پرستی، دختران خدا، اخلاق بدویان از دریچه اشعار کتاب تاریخ عرب جلد اول در تأیید این مقدمه قابل ملاحظه است.



✍ «تاریخ عرب» جلد اوّل صفحه ۱۰۹ می‌نویسد: تاریخ بدویان غالب گزارش جنگهای چریکی است که نزد عربان بعنوان ایّام عرب معروف است و ضمن آن غارت و چپاول رواج داشت و خون کمتر ریخته می‌شد در همه ایّام عرب ... در آغاز کار میان عدّه کمی در نتیجه اختلاف مرزی یا اهانت شخصی زدوخوردی رخ می‌داد و خیلی زود کشاکش این گروه معدود مشتعل همگان می‌شد.

کتاب مذکور صفحه ۱۱۹ می‌گوید: سرزمین عربستان تا قبل از ظهور اسلام همواره زیر سیطره امپراطوران مصر، کلد و آشور، ایران و یونان و روم قرار داشت و حکومت‌های قبیله‌ای که بیشتر با هم در حال جنگ بودند هر یک در ناحیه‌ای حکمرانی می‌کردند.

ترجمه تاریخ قرون وسطی (آلبرماله دژول ایزاک) صفحه ۹۵ می‌نویسد: در گل عرب آثار جهالت و ملکات ناجوانمردی به وضوح شگفت‌آوری سرشته بود مثلاً چون تولّد دختر را مصیبت می‌دانست دختر تازه مولود خود را زنده به گور می‌کرد ... به غارتگری ولع داشت.

... قبایل عرب بتهای خود را نیز در کعبه گذاشته بودند، عدد این بتها به سبب می‌رسید.

ترجمه «تاریخ تمدن توین جی» صفحه ۴۴۲ می‌نویسد: (قریش) از هیچ نوع بی‌رحمی ایا نداشتند آنها می‌دانستند رونق بازارشان بستگی تمام به تشریفات مذهبی‌شان دارد، آنها می‌دانستند که اگر دعوت «محمّد» (ﷺ) به سوی خدای یکتا همه جا گیر شود کعبه که جایگاه خدایانشان بود از کار می‌افتد.

«دائرة المعارف مصاحب» جلد دوّم صفحه ۱۷۰۸ می‌گوید: زندگی در شبه جزیره عربستان بر پایه نظام قبیله‌ای بوده است. (اعمّ از شهری و بیابان‌نشین).



«این مقدمه را بخاطر این جهت عنوان کردیم که بگوئیم: «پیغمبر اسلام» (ﷺ) نمی توانسته از هر کسی سخنی یاد بگیرد و از مردم مکه مطالب علمی قرآن را افواهاً بیاموزد».

مقدمه چهارم:

اطراف مکه در آن زمان شهر و یا قریه آبادی که اوضاعش بهتر از مکه باشد وجود نداشته و شهر «یشرب» که آن روز و امروز آن را «مدینه» می نامند متجاوز از چهارصد کیلومتر با مکه فاصله داشته است و از شهر جدّه در آن زمان اثری نبوده و آبادی این شهر از زمانی

👉 چه بسا برای خونخواهی یک فرد جنگهای طولانی میان قبایل صورت می گرفت.

«دائرة المعارف مصاحب» جلد دوم صفحه ۱۷۱۰ می گوید: از تحقیق در روایات و اخبار نویسندگان اسلامی و کنیه های پیدا شده در عربستان بر می آید که در میان ساکنین شبه جزیره عربستان پرستش ارواح و اجداد و اصنام رواج داشته است.

آنچه دلالت بر وجود نوعی توتیمسم (اعتقاد به توتم) در میان عرب قبل از اسلام دارد، نامگذاری عده ای از اشخاص و قبایل به نام حیوانات از قبیل کلب، ذئب، دُب، لاک پشت، ضبّ (سوسمار) و غیره، داشتن تعاویذ و استخوان حیوانات.

در سال ۱۹۶۲ بر اساس آمار ۹۷/۵ درصد مردم عربستان بی سواد بوده اند. (نظری اجمالی به کشورهای عربستان صفحه ۹).

که کشتیها و هواپیماها کنار آن لنگر انداخته و فرود آمده‌اند، آغاز شده و در عین حال در آن زمان با مکه متجاوز از دویز راه بوده است.

«این مقدمه را از این جهت آوردیم که بگوئیم: «پیغمبر اسلام» (ﷺ) نمی‌توانسته مخفی به شهرهای نزدیک برای تحصیل علم و دانش، دور از چشم اهل مکه بخصوص اقوام و خویشاوندانش برود و آنچه می‌دانسته از آنها یاد بگیرد، زیرا شهر نزدیکی وجود نداشته است».

مقدمه پنجم:

در آن زمان اگر کسی می‌خواست مسافرتی به شهرهای دیگری بکند ناگزیر بوده که با قافله و با همشهریان و آشنایان انجام دهد و به تنهایی به هیچ وجه مسافرت برایش امکان نداشت.

و لذا هر زمان «پیغمبر اسلام» (ﷺ) قبل از بعثت می‌خواست مسافرتی بکند جمعی از قریش و هم محلّیها همراه او بوده‌اند و او را تنها نمی‌گذاشته‌اند.

«این مقدمه را متذکر شدیم که بگوئیم: «پیغمبر اسلام» (ﷺ) نمی‌توانسته به شهرهای دور بدون اطلاع اهل محل برود و از علماء آنجا چیزی یاد بگیرد.

و به علاوه حضرت «رسول اکرم» (ﷺ)

غیر از دو مسافرت که یکی قبل از بلوغ با عمویش حضرت ابوطالب با قافله مکه، به شام رفت و دیگری با غلام خدیجه با قافله مکه در بیست و پنج سالگی بوده سفر دیگری نرفته است.^۱

مقدمه ششم:

بدون تردید وقتی «پیغمبر اسلام» (ﷺ) که مبعوث شد و عبادت بتها را تحریم کرد مردم مکه حتی اقوام بسیار نزدیکش (مانند عموهایش) با او دشمن شدند و کمر قتلش را بستند و به حدی با او سرسختانه عمل کردند که منجر به حبس او در «شعب ایطالب» و اخراج و یا فرار او از مکه به سوی مدینه گردید و حتی در مدینه هم او را راحت نگذاشتند و به سوی او مکرر لشکر کشیدند و با او جنگ کردند.

«تاریخ یعقوبی» می نویسد:

«قریش «رسول خدا» (ﷺ) را مسخره و استهزاء کردند و می گفتند: به راستی برادرزاده مان خدایان ما را بد گفته است و خردهای ما را سبک شمرده و گذشتگان ما را گمراه دانسته است و قریش به سخت ترین وجهی به آزار او پرداختند و آزاردهندگان او گروهی بودند از جمله ابولهب و

حکم بن عاص، و عقبه بن ابی معیط و ... و اما آزار ابولهب از همیشه بیشتر بود و بعضی گفته‌اند در بازار عکاظ «رسول خدا» پیا خاست^۱ و مردم را به اسلام فرا خواند که عمویش در میان حرفهای او دوید و او را دروغگو قلمداد کرد.

گروهی از قریش غلامان و کودکان خود را و می‌داشتند تا «رسول خدا» را استهزاء کنند.

و قضیه خالی کردن سرگین شتر بر سر و شانه «پیامبر» در حال سجده، معروفتر از آن است که بیان شود و قریش به ابوطالب پیشنهاد کردند که بهترین جوان و زیباترین جوان قریش را به تو می‌دهیم تا فرزندت باشد و تو «پیامبر» را به ما واگذار تا او را بکشیم.

و نیز می‌گوید: مسلمانان در شکنجه زیادی به دست قریش در مکه بسر می‌بردند برای اینکه از دین اسلام برگردند حتی بدین خاطر گروهی به حبشه مهاجرت کردند و چند نفر کشته شدند.^۲

و نیز می‌گوید: «رسول خدا» از قبیله ثقیف در

۱ - تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۷۹.

۲ - تاریخ یعقوبی جلد اوّل صفحه ۳۸۴.

طائف آزار و اذیت بسیار زیادی دید.^۱

و نیز می‌گوید: «پیامبر اکرم» از شدت اذیت
قریش به شعب ابیطالب رفتند.^۲

و نیز می‌گوید: (قریش) از هیچ نوع
بی‌رحمی ایابداشتند.^۳

اینها مطالبی است که در کتب تاریخ و حتی قرآن به صراحت
ثبت است و ما در اینجا بیش از این مقتضی نمی‌دانیم که به آنها
اشاره کنیم.

«این مقدمه برای این است که کسی نگوید
ممکن است «پیامبر اکرم» (ﷺ) درس خوانده
باشد و اهل محل وفامیلش آن را به نفع او مخفی
کرده و اظهار نکرده باشند».

مقدمه هفتم:

قرآن در چند آیه تصریح کرده که «پیامبر» درس نخوانده و کسی در
مطالب علمی به او کمک نکرده و حتی در مقام دفاع از او برآمده و
کسانی را که این چنین نسبتی به آن حضرت می‌دهند نادان و بی‌اطلاع

۱ - تاریخ یعقوبی جلد اول صفحه ۳۹۴.

۲ - تاریخ یعقوبی جلد اول صفحه ۳۹۰.

۳ - تاریخ یعقوبی توین بی صفحه ۴۴۳.

و ظالم و کلامشان را باطل دانسته است.

در سوره عنکبوت که در مکه نازل شده و آن حضرت آن سوره را در میان همان مردم مکه مطرح کرده می فرماید:

«و نبودی که قبل از این کتابی خوانده باشی و نه خطی با دست نوشته باشی زیرا اگر این چنین بود آنهایی که بر باطل بودند یعنی کفار در دین تو شک می کردند.»^۱

و در آیه ۱۰۵ سوره انعام در مقام دفاع از آن حضرت برآمده و جمعی نادان را که گفته اند او درس خوانده، رد کرده و می گوید:

«یک عده ای می گویند: تو درس خوانده ای ما برای کسانی که اهل علم و دانش اند بیان می کنیم که تو درس نخوانده ای.»^۲

و در آیه ۵ سوره فرقان در مقام ردّ کفار که می گویند: دیگران در تدوین قرآن به «پیغمبر اسلام» کمک کرده اند. فرموده:

«کسانی که کافرنند (و می خواهند حق را بپوشانند) می گویند این قرآن جز مطالبی دروغ که بر خدا بسته است چیزی نیست و دیگران به او در تدوینش کمک کرده اند آنها کلام باطلی را گفته و

۱ - «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لِأَرْثَابِ الْمُبِطِلُونَ»
سوره عنکبوت آیه ۴۸.

۲ - «وَلْيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلْيُبَيِّنْهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

به تو در این سخن ظلم کرده‌اند».^۱

کتاب «تاریخ عرب» جلد یک صفحه ۱۵۴ می‌گوید:

«محمّد (ﷺ) از کسی تعلیم نگرفت

معذالک کتابی بر او نازل شد که یک پنجم مردم

جهان هنوز آن را جامع همه علوم و حکمت و

حاوی جمیع مطالب دینی می‌دانند.

«بنابراین بدون تردید «پیغمبر اسلام» (ﷺ) مدّعی درس

نخواندن و تحصیل علم نکردن و از کسی کمک در تدوین قرآن

نگرفتن بوده است».

«نتیجه گفتار و مقدمات فوق»

ادّعاء ما در این فصل این است که «پیغمبر اسلام» (ﷺ) درس

نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته پس او وقتی کتابی با این همه

عظمت می‌آورد حتماً از جانب خدا است و محال است که بتواند از

جانب خود آن را تدوین کرده باشد، پس معجزه است و معجزه را

نیروئی که مافوق طبیعت است ایجاد کرده و آن خدا است، این ادّعاء

ما است حالا با یک گفتگو با طرف هم صحبت خیالی خود مطلب

فوق را توضیح می‌دهم.

۱ - «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا افْتِكٌ أَفْتَرِيهِ وَآعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا

ظُلْمًا وَزُورًا».

ما گفتیم: او درس نخوانده، طرف هم صحبت ما می گوید:
از کجا معلوم می شود که او درس نخوانده؟ و
از کسی چیزی یاد نگرفته است؟

ما می گوئیم: اگر در مکه درس خوانده بود همه مردم مکه متوجه می شدند که او درس خوانده است، زیرا در محلّ کوچکی که حدّا کثر صد خانوار بیشتر جمعیت ندارد، همه کارهای یک خانواده ای که در آن قریه معروف و مشخص اند زیر نظر دقیق اهالی آن قریه است و آنها از اعمال این خانواده اطلاع کامل دارند پس اگر درس خوانده بود و می گفت من درس نخوانده ام یقیناً به او اعتراض می کردند و او را دروغگو معرفی می نمودند و با این سوژه نمی گذاشتند که کسی به او اعتماد کند و کسانی را که به او درس داده بودند به مردم می شناسانند و او را مفتضح می کردند.

او می گوید: ممکن است «پیغمبر اسلام»
(صلی الله علیه و آله) مرد با استعدادی بوده که در میان همان
جمعیت کم از هر کسی، جمله ای یاد گرفته و آنها
را تدوین کرده و به صورت کتابی در آورده و به
عنوان قرآن بدست مردم داده است.

ما می گوئیم: مردم مکه بلکه مردم جزیره العرب علاوه بر آنکه
سواد نداشتند به قدری مبتلاء به خرافات و عادات جاهلانه بودند که
آنها را مردم جاهل و زمان آنها را زمان جاهلیت می نامیدند

بنابراین چگونه ممکن است آن حضرت از آنها چیزی یاد بگیرد و حال آنکه گفته‌اند.

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
او می‌گوید: شاید «پیغمبر اسلام» (ﷺ) در
شهرهای اطراف مکه می‌رفته و از دانشمندان آنها
به طوری که کسی از اهالی مکه مطلع نشود درس
می‌گرفته و بر می‌گشته است.

ما می‌گوئیم: در گذشته متذکر شدیم که در اطراف مکه شهر
نزدیکی نبوده و در آن زمان اگر کسی می‌خواست به مسافرت‌های دور
برود حتماً می‌بایست با قافله و همراهانی از اهالی همان محل باشد.
بنابراین، این تصوّر به طور کلی غلط و مردود است.

او می‌گوید: ممکن است «پیغمبر اسلام»
(ﷺ) درس خوانده باشد ولی مردم مکه که
اکثراً اقوام و خویشاوندان او بوده‌اند بخاطر آنکه
او را در این دروغ رسوا نکرده باشند به کسی اظهار
نکرده و نگفته‌اند که او درس خوانده و این مطلب
را کاملاً مخفی نگاه داشته‌اند.

ما می‌گوئیم: به تواتر ثابت است و به هیچ وجه قابل انکار نیست
که مردم مکه بخصوص اقوام و خویشاوندان آن حضرت دشمنان
سرسخت او بوده‌اند تا جایی که سالهائی او را در شعب ابیطالب
محبوس نموده و بعد هم بسوی او لشکر کشیدند در عین حال حتی

برای یک مرتبه هم به او نگفتند تو که در فلان مکان نزد فلان کس درس خوانده‌ای چه اصراری داری که بگوئی من درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته‌ام.

با این مقدمات ثابت شد که آن حضرت نمی‌توانسته درس بخواند و به هیچ وجه راهی برای درس خواندن نداشته است. بنابراین، چگونه ممکن است بگوئیم آوردن قرآن از یک چنین فردی عمل عادی بوده و معجزه نبوده است؟!

آیا می‌شود فردی که این چنین باشد قرآنی را که حاوی جمیع قوانین سعادت‌بخش و مطالب عمیق علمی و مطابق با آخرین نظرات دانشمندان علوم فیزیک و شیمی و هیئت و غیره است (که ما بعضی از آنها را شرح خواهیم داد) از نزد خود بیاورد و علاوه آن را در معرض افکار عموم قرار دهد و اصرار داشته باشد در مطالب عمیق علمی آن فروروید و ساعات دنیا و آخرت خود را از آن تأمین نمائید و بدانید که کسی جز خدای تعالی نمی‌تواند مثل این قرآن را بیاورد.

با این مقدمه عقل سلیم گواه است کسی که درس نخوانده و همیشه زیر نظر مردم کارهایش انجام می‌شده و در محیط کوچکی مثل مکه آن زمان با مردم بی‌سواد زندگی می‌کرده و با صدای بلند در میان دشمنان سرسختش می‌گفته من درس نخوانده‌ام و آنها منتظر مشاهده کوچکترین نقطه ضعفی از او بوده‌اند که او را بی‌دریغ بکوبند و

می بینیم که آنان در این خصوص به هیچ وجه عکس العملی از خود نشان نداده اند، ثابت می شود که او این قرآن را از جانب خدای تعالی آورده و خدای تعالی آن را فرو فرستاده و تدوینش کرده و به شخص «رسول اکرم» (ﷺ) به تنهایی و بدون ارتباط با خدای تعالی مربوط نمی شود.

این بود اعجاز قرآن با توجه به خصوصیات آورنده آن،
یعنی حضرت «رسول اکرم» (ﷺ).



فصل دوم

«اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن»

ما در این فصل به آورنده قرآن هر که باشد به هیچ وجه کاری نداریم حالا او می خواهد مرد تحصیل نکرده و معلّم ندیده‌ای باشد یا اوّل دانشمند و نابغه جهان بشریت بوده و یا تمام دانشمندان جهان باشند، فرقی نمی‌کند. ادّعاء ما در این فصل این است که: «اگر جنّ و انس پشت به پشت هم بدهند نمی‌توانند مانند مطالب قرآن را بیاورند» این کار و این عمل تنها از خدای تعالی که قدرتش مافوق همه قدرتهاست ممکن است، لذا آن را معجزه می‌نامیم و معنی معجزه جز این چیزی نیست، در حقیقت معجزه این است که کلیّه عوامل طبیعی از

انجامش ناتوان و عاجز باشند.

«ابوبکر باقلانی» در کتاب «اعجاز قرآن» معتقد است که: «چون قرآن خود را حجت می داند پس باید معجزه هم باشد زیرا تا معجزه نباشد حجت نیست».

حالا بر ما است که با نشان دادن چند نمونه از وجوه اعجاز قرآن این مطالب را اثبات کنیم.

مقدمتاً باید دانست در روزی که «پیغمبر اسلام» (ﷺ) اعلام کرد که:

«این قرآن از جانب خدا است و فرمود: اگر می گوئید من این قرآن را از نزد خود آورده‌ام و به خدا تهمت زده‌ام شما هم ده سوره و یا یک سوره مثل آن را بیاورید و به خدا نسبت بدهید اگر راست می گوئید».

قطعاً این تحدی تنها در مقابل اعجاز قرآن در خصوص پیشگوئیا و مطالب علمی آن نبوده بلکه باید معتقد شد که نسبت به مردم صدر اسلام بیشتر در مقابل فصاحت و بلاغت آن بوده است زیرا پیشگوئیهای قرآن در آن زمان هنوز تحقق پیدا نکرده بود تا صحت و سقم آن معلوم شود و مطالب علمی قرآن هم در خور فکر آنها در آن زمان نبوده است.

بنابراین، مردم عربی که در آن زمان اظهار عجز در مقابل قرآن

کرده‌اند بخاطر فصاحت و بلاغت قرآن بوده و آنها در مقابل این فصاحت و بلاغت خود را کوچک و ناتوان می‌دیدند و به آن ایمان می‌آوردند.

«فصاحت و بلاغت»

اکثر دانشمندان ادبیات عرب معتقدند که فصاحت صنعتی است مربوط به الفاظ و بلاغت هنری است مربوط به معانی، مرکز فصاحت دهان و دندان و زبان است ولی مرکز بلاغت عقل و نفس و فکر است. قرآن از جهت فصاحت اگر چه مانند سائر نوشتجات محدود به حروف معینی است ولی فصاحت و تنظیم الفاظ قرآن به حدی اعجازآمیز است که «شبلی شمیل» رهبر مکتب مادی در ضمن قصیده مفصّلی که در عظمت فصاحت و بلاغت و حقایق قرآن گفته و معروف است می‌گوید:

«رَبِّ الْفَصَاحَةِ مُصْطَفَى الْكَلِمَاتِ».

«قرآن خدای فصاحت و برگزیده‌ترین

کلمات است».

علامه «سید هبة الدین شهرستانی» در کتاب «تنزیه تنزیل» از علامه «شریف مدنی» در کتاب «انوار الزیج» تنها برای آیه ۴۴ سوره هود «يَا اَرْضُ اَبْلَعِي مَاءَكِ (تا آخر سوره) سی نوع از صنایع علم بدیع را نقل می‌کند و اعجاز فصاحت قرآن را ثابت می‌نماید.

دانشمند مذکور در کتاب «سبع المثانی» تنها برای سوره حمد هفتاد مزیت از اسرار بلاغت را بیان کرده است.

مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب «جمع الجوامع» تنها برای سوره کوثر شانزده نکته بدیعی را یادآور شده که برای بشر عادی محال است بتواند در سوره‌ای با این همه اختصار این همه وجوه بلاغت را بگنجاند.

و بالاخره چون ما در این جلسه بنای اختصار را داریم و نمی‌خواهیم مطالبمان کسل‌کننده باشد شما را به کتاب «مجمع البیان» و تفسیر تبیان و سائر کتبی که در تفسیر و فصاحت و بلاغت قرآن چیزی نوشته‌اند ارجاع می‌دهیم ولی برای نمونه دو آیه از قرآن را که یکی مربوط به فصاحت و دیگری مربوط به بلاغت قرآن می‌باشد روی میز کالبد شکافی علمی و ادبی قرار می‌دهیم تا صدق گفتارمان روشن گردد.

اول: آیه ۶ سوره قصص آنجا که می‌فرماید:
 «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالِقْبِهِ فِي آلَيْمٍ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا زَادُوهُ إِيَّاكَ وَ جَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ».

«ما وحی کردیم به مادر موسی که به او شیر بده و وقتی بر جان او ترسیدی او را به دریا بیانداز نترس و محزون مشو ما او را به تو برمی‌گردانیم و

از پیامبرانش قرار می دهیم».

این آیه با کوتاهی عبارت دو خبر از آینده به مادر حضرت «موسی» (علیه السلام) داده است.

اول آنکه: فرموده موسی را به مادرش بر می گرداند.

دوم آنکه: او را از پیامبران قرارش می دهد.

لذا به مناسبت جفت بودن این خبرها یازده کلمه و معنی را در این آیه یک سطری جفت جفت آورده است.

توضیح آنکه در این آیه دو فعل ماضی، یکی «أَوْحَيْنَا» و دیگری «خَفَّتْ» و دو فعل امر، یکی «أَزْضِعْهُ» و دیگری «أَلْقِیْهِ» دو فعل نهی، یکی «لَا تَخَافِی» و دیگری «لَا تَحْزَنْی» دو وزن اسم فاعل، یکی «زَادُوهُ» و دیگری «جَاعِلُوهُ» دو خبر و دو امر و دو وعده و دو «فاء جواب» و دو «إِلَی» و دو «مادّه خوف» را در یک جا جمع کرده و به این وسیله فصاحت را به حدّ نهائی رسانده است.

دوم: آیه ۲۱ سورة انبیاء آنجا که می فرماید:

«لَوْ كَانَ فِيْهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا».

«اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر

از خدای واحد متعال می بود زمین و آسمان

فاسد می شد».

دانشمندان و فلاسفه می دانند که قرآن از نظر بلاغت در این نیم

سطر از آیه ۲۱ سورة انبیاء چه کرده است.

به عبارت واضح، اگر بزرگترین فلاسفه و دانشمندان دنیا بخواهند آنچه قرآن در این جمله کوتاه بیان فرموده در چندین صفحه از کتاب با عبارات علمی و فلسفی بیان کنند نمی توانند آن گونه که با این آیه با کمال سادگی بیان کرده، انجام دهند.

و اگر بخواهیم در توضیح آیه فوق چیزی بنویسیم و شرح دهیم که چگونه این آیه شریفه بلاغت را کامل کرده این جزوه، بسیار مفصل خواهد شد.

و بالأخره تقریباً هزار و چهارصد سال است که قرآن با آیات «تحدی» دشمنان خود را به مبارزه خواسته و آنان را مورد عتاب قرار داده و می گوید:

اگر معتقدید قرآن را «پیامبر» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از نزد خود آورده شما هم مثل او بشرید مانند این قرآن را بیاورید مسلم نخواهید توانست، آنجا که می فرماید:

«قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۱.

«بگو ای «پیامبر» اگر انس و جن جمع شوند و بخواهند مانند قرآن را بیاورند نمی توانند. اگر

چه تمام آنها پشت به پشت یکدیگر بدهند».

اینکه محال است و تمام قرآن برای شما زیاد است شما فقط ده سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ ضَادِقِينَ».^۱

«می گویند افترا است، بگو ده سوره مثل قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنزید و غیر خدا هر که را می خواهید به کمک خود بخوانید اگر راست می گوئید».

این هم محال است نه، ده سوره هم زیاد است شما یک سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید که حاوی تمام خصوصیات سوره ای از سوره های قرآن باشد.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ ضَادِقِينَ».^۲

«می گویند افترا است بگو شما هم یک سوره مثل قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنزید و هر کسی

۱ - سوره هود آیه ۱۳.

۲ - سوره یونس آیه ۳۸.

را می‌خواهید غیر خدا به کمک خود دعوت کنید
اگر راست می‌گوئید».

اگر یک سوره را هم نمی‌توانید با فصاحت و
بلاغت قرآن بیاورید آن هم از مثل «پیامبر اسلام»
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که در محیط مناسبی زندگی نمی‌کرده و
درس نخوانده است پس متنبه شوید و بدانید که
قادر بر این عمل نیستید و هیچگاه نمی‌توانید چنین
کاری را بکنید پس از عذاب الهی بترسید.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي
وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^۱

«اگر درباره نزول قرآن بر «پیامبر اسلام»
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شک دارید شما هم سوره‌ای از مثل
«پیامبر» مانند قرآن را بیاورید و شهود خود را غیر
از خدا دعوت کنید اگر راست می‌گوئید پس اگر
نتوانستید و هرگز هم نخواهید توانست پس از
آتشی که شعله‌هایش از بدنهای انسان و سنگها
است و آماده شده است برای کفار بترسید».

این معنی تحدی قرآن است و به دلائلی عجز و ناتوانی عرب از

۱ - سوره بقره آیه ۲۳ و ۲۴.

آوردن مثل قرآن از نظر فصاحت و بلاغت بوده است زیرا اخبار غیبی و نظرات علمی بعدها درستیش کشف شده است.

ممکن است سؤال شود: آیا ممکن است در این مدت دشمنان بتوانند چنین عملی را برای از بین بردن نور «خاتم انبیاء» (ﷺ) انجام دهند و این کار را نکنند؟

در جواب می‌گوئیم: مسلماً خیر و بلکه به قول «مستر کرنیکوی» انگلیسی استاد دانشکده ادبیات و زبانهای انگلیسی و عربی وقتی اساتید دانشگاه از او سؤال کردند که درباره فصاحت و بلاغت قرآن چه می‌گوئی؟ گفت:

«قرآن را برادر کوچکی است، که
«نهج البلاغه» نام دارد آیا برای کسی امکان دارد
مانند این برادر کوچکتر را بیاورد تا ما را مجال
بحث از برادر بزرگ یعنی قرآن و امکان آوردن
نظیر آن باشد؟!»^۱

آنها علاوه بر آنکه این عمل را انجام ندادند به عظمت قرآن هم اقرار کردن و به حقایق آن هم ایمان آوردند.

دکتر «موریس» فرانسوی درباره فصاحت قرآن می‌گوید:
«قرآن برترین و با عظمت‌ترین کتابی

است که دست صنعت ازلی برای بشریت بیرون داده است».

و وقتی از نظر تاریخ به زمان خلافت بنی امیه یعنی آنهایی که می خواستند به هر وسیله که شده اسلام را نابود کنند دقیق می شویم می بینیم جمعی از جیره خواران خود را تحریک کرده و آنها را وادار می نمودند که با قرآن مبارزه کنند و به آنها تلقین می کردند اگر بتوانید مثل قرآن را بیاورید، کار تمام است. زیرا خود قرآن این راه را برای ابطال خود پیشنهاد کرده است و آنها هم مکرر به این اندیشه فرو رفته اند ولی هیچگاه کوچکترین موفقیتی نصیبشان نشد.

«هشام بن حکم» می گوید: چهار نفر از مشاهیر و فلاسفه مادی به نام «عبدالکریم ابن ابی العوجاع» و «ابوشاکر عبدالملک دیصانی» و «عبدالله ابن مقفع» و «عبدالملک البصری» در مکه، در خانه خدا اجتماع کرده و در مسأله حج و «پیغمبر اسلام» (ﷺ) و تمسک مسلمانان به شعائر آن و فشارهایی که مسلمین به قوت ایمان بر خود وارد می سازند فکر می کردند تا بالآخره نظر آنها بر این شد که در مقام معارضه با قرآن که اساس این دین است برآیند و هر یک از آن چهار نفر به عهده بگیرند که یک قسمت از چهار قسمت قرآن را از بین ببرند و با خود می گفتند که وقتی پایه و اساس اسلام که قرآن است از بین رفت تمام قوانین دین اسلام موهوم و بی پروا خواهد گشت.

پس از این قرارداد از یکدیگر جدا شدند تا در سال آینده همین موسم گرد هم آیند و از کرده‌های خود یکدیگر را مطلع سازند و چون سال بعد موسم حج اجتماع نمودند تعهد خود را از هم خواستند. و از کیفیت کار یکدیگر جويا شدند «ابن ابی العوجاع» معذرت خواست و گفت:

«چون من به آیه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱ برخورد نمودم، بلاغت و عظمت علمی آن به قدری مرا به دهشت انداخت که از تعرض به آیات دیگر منصرف گردیدم».

«دیسانی» نیز عذر خواست و گفت:

«آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَشَاءُ لَهُمْ أَلْدَابَابٌ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ»^۲ مرا متحیر ساخته و از

۱ - سورة انبياء آیه ۲۲: اگر در آسمان و زمین معبود دیگری غیر از خدای واحد بوده باشد، امور آنها دچار تباهی خواهد گشت.

۲ - سورة حج آیه ۷۲: ای مردم مشرک و کافر به این مثل گوش کنید (تا حقیقت حال خود را بدانید) آن بتهای جماد که به غیر از خدا معبود خود می‌دانید و آنها را می‌خوانید اگر اجتماع کنند بر خلقت مگسی قادر نیستند و اگر مگسی (ناتوان) چیزی از آنها بگیرد قدرت باز گرفتن آن چیز را از آن مگس ندارند طالب و مطلوب (یعنی عابد و معبود) هر دو ناچیز و ناتوانند.

کاری که در نظر داشتیم منصرف کرد».

عبدالملک گفت:

«بلاغت و فصاحت این آیه «فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»^۱ مرا مدهوش کرد و نگذاشت که هدف خود را تعقیب کنم».

ابن مقفع گفت:

«این آیه «يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ»^۲ مرا نگذاشت که درباره سائر آیات قرآن فکری کنم».

هشام بن حکم می گوید:

در این موقع «امام صادق» (ع) بر آنها می گذشت و گوئی می دانست آنها به چه امری مشغولند و بر چه می اندیشند این آیات را آن حضرت تلاوت فرمود: «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^۳.

۱ - سورة يوسف آیه ۷۹: و چون برادران از پذیرفتن خواش خود مایوس شدند با خود خلوت کردند.

۲ - سورة هود آیه ۴۴: و گفته شد ای زمین آبت را بمک.

۳ - سورة اسری آیه ۹۱: بگو اگر جنّ و انس جمع شوند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند نمی توانند اگر چه پشت به پشت هم بدهند.

«عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن»

و باز موضوع دیگری که به احتمال قوی برای مردم صدر اسلام و سائر مردم از وجوه اعجاز قرآن بوده و آنها هم مثل سائرین در این موضوع مشمول تحدی قرآن شده‌اند در مسأله عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن بوده است.

زیرا یکی از دلائل اعجاز قرآن که خود قرآن نیز به آن اشاره فرموده اعجاز او است از نظر عدم اختلاف در عبارات و معانی قرآن که در سوره نساء آیه ۸۱ می‌فرماید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا».

«آیا مردم در قرآن تأمل و فکر نمی‌کنند اگر از جانب غیر خداوند تدوین شده بود در آن اختلاف زیادی می‌دیدند».

تردید نیست که تمام قرآن (طبق آیات سوره قدر و آیه دوم و سوم سوره دخان) در شب قدر نازل شده و چنانکه در آیه ۱۱۳ سوره طه می‌فرماید:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

«عجله نکن در بیان الفاظ قرآن قبل از آنکه

آن ارتباط مخصوص بین تو و خالقت برقرار گردد. و به تو اجازه بیان آیات قرآن داده شود و به تو وحی گردد».

و آمدن جبرئیل برای صدور اجازه بیان آیات از جانب خدا بوده است. این از نظر اعتقاد اسلامی است.

ولی ما برای اثبات اعجاز قرآن و اینکه قرآن مصنوع خود «پیامبر اسلام» (ﷺ) نبوده باید بگوئیم اگر قرآن ساخته شده خود «پیامبر اسلام» (ﷺ) می بود طبعاً می خواست اختلاف زیادی در الفاظ آن پیدا شود زیرا ممکن نیست که شخصی در ظرف بیست و سه سال هر روز چند جمله از مطالبی را بگوید و خود او در دفتری آن را جمع آوری نکند و در یکجا ننویسد، در عین حال از اوّل تا به آخر از نظر الفاظ و معانی هیچ گونه عدم توازن و اختلافی در آن وجود نداشته باشد.

اهل دانش و ادب می دانند که یک نویسنده و ادیب و یا شاعری که بیست و سه سال شعر گفته و یا نثر ادبی نوشته، در هر سال کتابی منتشر کرده مسلّم اشعار و یا نوشته سال اوّل او با سالهای دهم و سال دهم او با سال بیست و سوم کلی فرق دارد.

حتّی دیده نشده که حالات نویسنده و شاعر در نوشته و شعرش اثری نگذاشته باشد، در تاریخ شعراء و حالات آنها زیاد به چشم می خورد که گاهی شاعری قصیده‌ای را می سازد که از نظر ارزش ادبی به پایه قصیده دیگرش نمی رسد وقتی از اساتید ادب، سرّ این مطلب

را سؤال می‌کنند می‌گویند: شاعر در اینجا ناراحتی روحی داشته و نتوانسته کاملاً ذوقش را به کار بیاندازد ولی در قصیده دیگر از نظر روحی در نشاط و راحتی کامل بوده است.

فراموش نمی‌کنم شبی با یکی از نوابغ نویسندگان نشسته بودم و او از اهمیت قلم و نویسندگی سخن می‌گفت و قسمتی از نوشته‌های ادبی خود را می‌خواند و می‌گفت: هر وقت من این مطالب را می‌خوانم در خود احساس غرور عجیبی می‌کنم و آنچنان تشویق می‌شوم که حتماً باید چند صفحه از نکات علمی و ادبی را دوباره روی کاغذ بیاورم تا آرام بگیرم.

در این موقع که چند سطری هم از آنچه به فکرش رسیده بود می‌نوشت کودکش از دو پله راهرو منزل سقوط کرد و صدای گریه کودک فکر او را به خود جلب نمود خدمتکارش کودک را از زمین برداشت و گفت: چیزی نشده، بخیر گذشت ولی او دیگر رشته افکارش از هم گسیخته بود و از آن وقت تا مدتی هر چه به مغزش فشار آورد حتی نتوانست یک سطر از آن مطالب را بنویسد.

می‌گویند: «فرزدق» شاعر معروف زمان عبدالملک مروان شعری را که در مدح حضرت «امام سجاد» (علیه السلام) گفته، در کمال فصاحت و بلاغت بوده است^۱ ولی همان شاعر در مدح عبدالملک مروان

۱ - بحار الانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۳۱ و ۱۴۱ تمام اشعار فرزدق را درباره امام سجاد نقل می‌کند.

شعری گفت که از نظر اهل ادب ارزشی نداشت وقتی علتش را بیان می‌کنند می‌گویند: که مدح «امام سجّاد» (علیه السلام) را روی ایمان و نشاط واقعی گفته ولی اشعار مدح عبدالملک مروان را در اثر اجبار و فشار دستگاه جبّار عبدالملک سروده است.

بنابر این وقتی یک شاعر و یا یک نویسنده با آنکه اشعار و نوشته‌های خود را ضبط می‌کند و همه را در مقابل دیدگان خود نگه می‌دارد در عین حال نمی‌تواند در حالات مختلف و زمانهای متفاوت اشعار و قلم یک نواختی داشته باشد و در همه حال رعایت فصاحت و بلاغت کامل را بنماید و بلکه هر مقدار این نویسنده و شاعر نبوغ هم بخرج دهد بخصوص اگر مطالب را خودش جمع‌آوری نکرده باشد برای او غیر ممکن است که بتواند چنین عملی را انجام دهد.

چگونه ممکن است حضرت «محمد مصطفی» (صلی الله علیه و آله) که خط نمی‌نویسد مطالب قرآن را خودش جمع نمی‌کند بیست و سه سال دوران نزول قرآن طول کشیده در حالات مختلف از قبیل جنگها و فشارها، هجوم دشمنان، در میان غار، در شعب ابیطالب، در وقت کسالت و مرض، در موقع وفات و سائر احوال واقع شده است ولی در الفاظ قرآن هیچ گونه تغییری دیده نمی‌شود و بلکه در تمام احوال رعایت فصاحت و بلاغت اعجاز‌آمیز قرآن شده است. آیا این خود دلیل بزرگی بر اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در الفاظ آن نیست؟!

و عجیب‌تر آنکه در مدّت طولانی (زمان نزول قرآن) و عدم ضبط این کتاب عظیم بوسیله خود «پیامبر اسلام» (ﷺ) و متفرّق بودن اجزاء قصص قرآن کوچکترین اختلافی در معانی آن نیز دیده نمی‌شود و از ضدّ و نقیض و عدم توازن و تکرار بی‌معنی محفوظ بوده است این خود دلیل بارزی است که قرآن با این توازن و عدم اختلاف در الفاظ و معانی آن از «پیامبر اسلام» (ﷺ) معجزه و غیر طبیعی است.

«اعجاز قرآن از نظر علوم روز»

با آنکه مردم عرب در زمان «پیامبر اسلام» (ﷺ) حتّی از علوم زمان خود بی‌بهره بودند و دانشمندان آن زمان نیز در اثر نداشتن وسائل علمی امروز به خرافات عجیبی مبتلا بوده‌اند. مثلاً اعتقاد آنها درباره‌ی کره زمین این بود که زمین در مرکز معینی ایستاده و افلاک هفتگانه گرد او می‌چرخند و یا زمین غیر کروی است و هیچ‌گونه حرکت وضعی و انتقالی ندارد، در چنین شرائطی اگر «پیامبر اسلام» (ﷺ) می‌خواست قرآن را از جانب خود تدوین کند طبعاً باید طبق آنچه در میان مردم معمولی یا نهایت دانشمندان آن زمان شایع بوده بنویسد نه آنکه مطالبی برخلاف دانشمندان آن روز و موافق علم امروز در کلمات و عبارات قرآن بیاورد که دانشمندان امروز انگشت حیرت به دهان بگیرند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم کتابهای «قرآن و اکتشافات جدید» یا «قرآن از نظر علوم روز» و یا «علم روز و قرآن» و یا «قرآن برفراز اعصار» و یا کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد (صلی الله علیه و آله) و قرآن» و دهها کتاب دیگر از این قبیل را رونویس کنیم زیرا به قول معروف در این صورت «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

ولی به یاری پروردگار می‌خواهیم چند نمونه از آنچه در بین مردم آن زمان شایع بوده و قرآن برخلاف آنها و طبق علم روز سخن گفته است برای اثبات اعجاز قرآن بیان نمائیم.



اول: «مسألة آهن»

در روزگاری که مردم از آهن جز برای شمشیر و چاقو و نهایت چند آلت دیگر استفاده نمی‌کردند. در زمانی که از نظر مردم آهن بیشتر از مواد دیگر مورد استفاده نبود بلکه طلا و نقره از نظر اقتصادی در آن زمان اهمیّت زیادتری داشت.

در عین حال قرآن آنچنان به مسألة آهن و استفاده عجیبی که از آن در این زمانها می‌شود توجّه داشته که یک سوره به نام حدید «آهن» در قرآن دیده می‌شود و در آیه ۲۴ همین سوره می‌گوید: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» «و ما آهن را که در آن صلابت و محکمی شدید و منافی برای مردمان در آن است نازل نمودیم».

دانشمند معروف آقای «نوفل» در کتاب «القرآن و العلم الحديث»

می‌گوید:

«تا قرن هیجدهم یعنی دوازده قرن پس از نزول قرآن هنوز کارهای فلزی در نهایت ضعف بود و نه تنها ارزش آن شناخته نشده بود بلکه اساساً مهمّ و قابل توجه تلقّی نمی‌شد تا آنکه ناگهان چشم دنیا به آهن دوخته شد و رقابت عجیبی در میان دانشمندان برای استخراج و استفاده بهتر از آن بوجود آمد تا آنجا که به این دو قرن دوران نهضت و پیشرفت و عصر فلز اطلاق شده و دنیا حقّاً منافع آن را آنچنانکه باید دریافته و صدق یکی دیگر از حقایق قرآن، نقاب از صورت به یکسو زده است، امروز منافع آهن آنچنان برای مردم دنیا روشن شده که احتیاج به توضیح ندارد».

و قرآن تقریباً در هزار و چهارصد سال قبل برخلاف نظریّه مردم آن روز و موافق علم امروز سخن در اهمیّت «آهن» گفته و از این راه اعجاز خود را اثبات کرده است.



دوم: «مسأله حرکت زمین»

در روزگاری که نظریه بطلمیوس^۱ به عنوان بهترین فرضیه در موضوع افلاک شناخته شده بود.

در زمانی که جز سکون زمین و حرکت افلاک به دور آن چیز دیگری برای افراد بشر مفهوم نداشت.

در عهدی که وسائل علمی به هیچ وجه در اختیار بشر قرار

۱ - این بطلمیوس یونانی بوده و در قرن دوم بعد از میلاد زندگی می کرده و معروف به «بطلمیوس قلوذی» بوده است این دانشمند می پنداشت که زمین ثابت و ساکن و مرکز عالم است و این فرضیه تا زمان «کوپرنیک» مسلم بود ولی بعد از آن این فرضیه باطل شد. (فرهنگ دهخدا).

نگرفته بود تا به غیر محسوسات خود به حقیقت دیگری متوجه شوند.

قرآن با لطافت خاصی که نه با نظرات مردم آن زمان صریحاً مبارزه کرده باشد که آنها از اسلام دوری کنند و نه حقیقت را بیان نکرده باشد، در چند مورد به حرکت وضعی و انتقالی زمین اشاره فرموده و می‌گوید:

«الَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءًا وَ أَمْوَاتًا وَ جَعَلْنَا

فِيهَا زَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا».^۱

یعنی: آیا ما برای شما زمین را مرورکننده

سریع^۲ و زنده و مرده قرار نداده‌ایم بلکه در آن

کوههای ثابت و بلندی قرار دادیم و برای شما از

آن آبهای پاک و گوارا آفریدیم.

در گذشته مفسرین در تفسیر این آیه شریفه دچار اشکالاتی شده

بودند زیرا کلمه «کفات» در لغت عرب به معنی «موجودی که با سرعت پرواز می‌کند» می‌باشد.^۳

و آنها به عناوینی این جمله را تأویل می‌کردند ولی پس از کشف

حرکت انتقالی زمین معنی آیه شریفه کاملاً واضح شد و نیز معلوم

۱ - سورة مرسلات آیه ۲۵ تا ۲۷.

۲ - مفردات راغب و اقرب الموارد.

۳ - مفردات راغب و اقرب الموارد.

گردید که چرا پروردگار پس از جمله «کفات» که در آیه شریفه ذکر شده، زنده شدن و مردن زمین که بوسیله جمله «احیاء و امواتاً» گفته شده که مسلم با ضمیمه آیات دیگر مراد تابستان و زمستان است و بوجود آمدن تابستان و زمستان در اثر حرکت انتقالی زمین است.

و یا در نتیجه حرکت انتقالی زمین و بوجود آمدن فصل زمستان و تابستان جریان آب از اقیانوسها به سطح خشکی و تصفیه آنها بوسیله ابرها و آشامیدن بشر از آب پاک و قابل شرب نام می برد.

و یا در سوره نباء آیه ۵ می فرماید:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَاداً وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً».

آیا ما زمین را برای شما گهواره و کوهها را میخهایی بر آن قرار ندادیم.

و در سوره طه آیه ۵۳ می گوید: «الَّذِي جَعَلَ

لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا» خدا آن کسی است که زمین را گاهواره قرار داد.

تردیدی نیست که این دو آیه با تشبیه کاملاً جالبی که اهل دقت متوجه آن هستند به حرکت وضعی زمین اشاره کرده است.

و چون در معنی این آیه بین مفسرین اختلاف شدیدی است. ما در اینجا خلاصه کلام یکی از مراجع بزرگ^۱ را در تفسیر این دو

۱ - منظور مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی (رحمته الله) در کتاب تفسیر البیان است.

آیه نقل می‌کنیم:

در صفحه ۸۶ تفسیر «البیان» آمده است.

«خواننده محترم تأمل کن که چگونه این آیات به حرکت زمین نیکو اشاره کرده، چقدر عالی گاهواره را برای زمین به استعاره گرفته، آنچنانکه گاهواره به منظور رشد و استراحت طفل حرکت داده می‌شود، همچنان زمین در اثر حرکت سبب رشد و استراحت بشر و حیوانات می‌گردد».

و عجیبتر آنکه پس از بیان حرکت زمین در این آیات که اشاره به حرکت وضعی زمین است فوراً بعد از آن به بیان استحکام زمین بوسیله کوهها که اگر نبود در اثر حرکت وضعی زمین در هم می‌پاشید و بعد اشاره به شب و روز که باز هم در اثر حرکت وضعی زمین یعنی گردش آن به دور خود بوجود می‌آید می‌فرماید و حیرت دانشمندان جهان را به خود جلب می‌نماید. چنانکه اگر کسی از باب نمونه در سوره نبا دقت کند این حقیقت را به خوبی درک می‌کند.

ممکن است کسی بگوید که: چرا قرآن مجید حرکت وضعی و انتقالی زمین را با کنایه و تشبیه بیان کرده و صریحاً نفرموده زمین دو حرکت، یکی به دور خود و دیگری به دور خورشید دارد در جواب می‌گوئیم: «الکنایه ابلغ من التصريح» یعنی: کنایه بلیغتر از تصریح است زیرا اگر «پیامبر اسلام» (ﷺ) در هزار و چهارصد سال قبل که کلیه دانشمندان بشری معتقد بودند زمین حرکت ندارد. می‌فرمود: زمین

در حرکت است علاوه بر آنکه او را به پیامبری قبول نمی کردند به او صدمه و آزار هم وارد می نمودند و به علاوه «پیامبر اکرم» (ﷺ) در آن زمان وسیله اثبات مدّعی خود را هم برای مردم نداشت. یعنی نمی توانسته این حقیقت را برای آنها ثابت کند و بالأخره آنچنانکه «گالیله» را پس از هزار سال که از هجرت «پیامبر» (ﷺ) گذشته بود با آنکه ادّعاء نبوّت هم نمی کرد وقتی حرکت وضعی و انتقالی زمین را اثبات نمود تنها به منظور آنکه حرف تازه ای آورده با آن عظمت و جلالت علمی که در بین مردم داشت او را به محکمه تفتیش عقائد در محضر پاپ احضار کرده و مدّتها او را زندانی نمودند و می خواستند اعدامش کنند که توبه کرد و توبه نامه او معروف است همچنین «پیامبر اکرم» (ﷺ) را هم با وضع بدتری اذیت می نمودند و حتی قرآن به خطر می افتاد و رسالت حضرت «خاتم الانبیاء» (ﷺ) دچار حملات مردم و بلکه دانشمندان آن زمان قرار می گرفت و نمی گذاشتند صدای اسلام به گوش کسی برسد ولی وقتی قرآن با آن بیان اعجاز آمیز که در مقام تذکر نعمتهای الهی یا در مقام اثبات وجود خدا با تشبیه و کنایه مطلب را بیان کرده علاوه بر آنکه مردم آن زمان را علیه خودش تحریک نفرموده مطلب را به طوری کامل و صحیح اداء کرده که امروز دانشمندان به نحو احسن آن را قبول می کنند.



سوّم:

«مسأله کرویّت زمین»

در گذشته مفسّرين متوجّه نبودند که منظور از «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» چیست زیرا اگر منظور، فصول باشد هر روز از فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز مشرق و مغرب جداگانه ای دارد و در لغت به محلّ فرو رفتن ماه مغرب نمی گویند امّا از زمانی که «کرویّت» زمین به صورت علم جلوه کرد معنی آیات به ترتیب زیر واضح شد.

قسمت اوّل آیات

آیه ۲۸ سوره شعراء می گوید: «قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وقتی موسی در مناظره خود با فرعون می خواهد، خدا را

به او معرفی می‌کند، می‌گوید:

پروردگار من خدائی است که خالق شرق و غرب و آنچه در بین این دو است. اگر تعقل و تفکرکننده باشید.

«این آیه چون در مقام مناظره با فرعون و طرفداران او بیان شده باید به محسوسات کسانی که مورد خطابند نزدیک باشد» تا آنکه مناظره صحیح انجام شود و لذا تنها به آنچه در وقت مناظره محسوس مخاطبین بوده اشاره فرموده و آن جز یک مشرق و یک مغرب و آنچه در بین آنها از مخلوقات وجود داشته، چیز دیگری نبوده است. (و این یکی از بزرگترین رموز بلاغت است).

و همچنین اگر در سوره بقره آیه ۱۳۶ می‌فرماید: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ».^۱

نیز در مقام مناظره است و باید محسوسات مخاطبین در زمان خاصی مورد توجه و منظور نظر قرار گیرد.

و اگر در سوره بقره آیه ۱۱۰ می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ».^۲

در مقام بیان احاطه الهی بر مخلوق بوده و اینجا جز کلمه مشرق

۱ - زود است که سفهاء بگویند: چه سبب شده که مسلمانان رو بگردانند از قبله‌ای که تا به حال رو به آن می‌ایستادند بگو مشرق و مغرب مال خدا است.

۲ - مشرق و مغرب مال خدا است پس به هر طرف رو کنید همان جا است طرف خدا.

و مغربی که در زمان خطاب محسوس خلق است چیز دیگری نباید گفته شود، زیرا خلاف بلاغت بوده است.

و حتّی اگر در سوره مزمل آیه ۹ فرموده: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» خلاف حقیقت نبوده زیرا آیات قبل و بعد آن خطاب به شخص «پیامبر اکرم» (ﷺ) بوده و مسلّم زمان خاص و وقت خطاب، منظور شده و در این صورت جز با جمله مفرد آن را اداء نمودن چیز دیگری معنی ندارد و یا لااقل برخلاف بلاغت می باشد.

قسمت دوّم از آیات

سوره رحمن آیه ۱۷ «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» خدای دو مشرق و دو مغرب. در این آیه که جنبه مناظره و خطاب به فرد خاص و زمان خاص منظور نشده است و بلکه فقط در بیان خداشناسی برای جنّ و انس بوده و تمام زمانها را در نظر گرفته است، کلمه «مَشْرِقَيْنِ» در آیه آمده و با بیان زیر به کرویّت زمین اشاره فرموده است:

زیرا واضح است که با توجه به کرویّت زمین، در هر زمانی که خورشید از دیدگان ما ناپدید شود در همان زمان در جای دیگر ظاهر می گردد.

پس اگر مثلاً ما رو به جنوب بایستیم، طرف راست برای نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم، مغرب است و همان محل در

زمان غروب خورشید، برای نیمکره دیگر مشرق خواهد بود.
و همچنین طرف چپ برای نیمکره ما مشرق و برای نیمکره دیگر مغرب است.

بنابر این یک مشرق و یک مغرب طرف راست ما و یک مشرق و یک مغرب طرف چپ ما قرار خواهد گرفت. و مسلّم در غیر این فرض «مَشْرِقَيْنِ وَ مَغْرِبَيْنِ» به صیغه تثنیه معنی ندارد.

و نیز در آیه ۳۸ سوره زخرف می فرماید:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدُ

الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ».

«وقتی آنکه پیروی از شیطان کرده و از ذکر خدا اعراض نموده به محضر عدل الهی در قیامت مشرّف می گردد، می گوید: ای کاش بین من و تو ای شیطان دوری دو مشرق بود، زیرا تو بد قرینی برای من بودی».

جای تردید نیست با فرض کرویت زمین و شرحی که در آیه بالا ذکر شد بُعد دو مشرق در سطح کره، در نهایت درجه دوری از یکدیگر قرار گرفته است.

اگر مشرقین به معنی مشرق و مغرب نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم می بود و مجازاً این نام را بر این دو اطلاق کرده بودند نهایت درجه «بُعد» که در آیه منظور بوده است، استفاده نمی شد.

بنابراین در این آیه به کرویّت زمین کاملاً اشاره شده و یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن مجید ظاهر گردیده است.

زیرا اگر در زمانی که مردم دنیا معتقد نبودند که زمین کروی است حضرت «رسول اکرم» (ﷺ) با نداشتن وسائل علمی و تحقیقاتی، اشاره صحیح است که زمین کروی است مسلم این گفتار معجزه است.

قسمت سوّم از آیات

در سه آیه از قرآن به کلمهٔ مشارق و مغارب که جمع مشرق و مغرب است اشاره شده^۱ که در مرحلهٔ اوّل احتمال دارد منظور مشرقهائی که از اختلاف افق بدست می‌آید باشد که باز به کرویّت زمین اشاره شده و در مرحلهٔ دوّم ممکن است اختلاف فصول در حرکت زمین به دور خورشید منظور باشد که برای هر روز شرق و غربی در نظر گرفته باشند که معنی مستبعدی است.



۱ - آیهٔ اوّل، سورهٔ اعراف: ۱۳۴، آیهٔ دوّم، سورهٔ صافات: ۵ و ۳، آیهٔ سوّم، سورهٔ معارج، ۴۰.

چهارم:

«مسأله سفر کیهانی از نظر قرآن»

در زمانی که کلیه فلاسفه معتقد بودند که نفوذ در سقف نیلگون آسمان، غیر ممکن است و حتی زیر بار ادّعاء «پیامبر اسلام» (ﷺ) که من به معراج جسمانی رفته‌ام بعنوان آنکه «خرق و التیام»^۱ لازم می‌آید، نمی‌رفتند.

اسلام همان گونه که می‌گوید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ».^۲

۱ - منظور از خرق و التیام این است که سابقاً فلاسفه فکر می‌کردند اگر کسی بخواهد به آسمان پرواز کند و وارد یکی از کرات دیگر شود باید آسمان را سوراخ کند و وقت برگشتن آن را دوباره بدوزد و چون این عمل محال است پس معراج «پیغمبر اکرم» (ﷺ) هم محال است.

۲ - سوره ابراهیم آیه ۳۲: خدا مسخر شما گرداند کشتی را.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّاتِهَارَ».^۱

نیز می‌گوید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ».^۲

(خدا مسخر شما خورشید و ماه را قرار داد).

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

جَمِيعًا مِنْهُ»^۳ (خدا مسخر شما گرداند آنچه در

بالائنها و پستی است، همه را، ولی اختیار در

حقیقت از او است).

و بلکه صریحتر می‌فرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا

مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ».^۴

ای گروه جن و انس اگر می‌توانید به اقطار

آسمانها و زمین نفوذ کنید پس فرو روید ولی این

کار را نمی‌توانید انجام دهید مگر با تسلط و تهیة

وسائل حرکت به اقطار آسمانها و زمین.

جمعی می‌گویند: آیه بالا درباره قیامت نازل شده و دلیلشان

آیات قبل و بعد این آیه است که درباره روز واپسین نازل گردیده

است. ولی از نظر مفسرین حقیقی یعنی پیروان «اهل بیت عصمت»

(علیه السلام) مسلم است که سیاق آیات به هیچ وجه دلیل بر مطلبی

۱ - سورة ابراهيم آية ۳۲: خدا مسخر شما گرداند نه‌های آب را.

۲ - سورة ابراهيم آية ۳۲.

۳ - سورة جاثیه آية ۱۳.

۴ - سورة رحمن آية ۳۳.

نخواهد بود.

بنابراین اسلام در این موضوع هم برخلاف فرضیات آن روز و بر طبق علم امروز به امکان سفر کیهانی اشاره فرموده و به این وسیله پرده دیگری از چهره اعجاز آیات قرآن برداشته است.



پنجم:

«جنین‌شناسی از نظر اسلام و قرآن»

ما می‌دانیم قبل از ساختمان دستگاههای مجهّز میکروب شناسی و بوجود آمدن میکروسکپهای قوی ممکن نبود که بشر بتواند بدون ارتباط با علوم ماوراء الطبیعه از علم جنین‌شناسی اطلاعی داشته باشد.

در عصر «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) آنچه در بین مردم معروف بود این بود که فرزند از نطفه پدر بوجود می‌آید و رحم مادر، جز ظرفی برای پرورش نطفه پدر چیزی نیست و مادر حقی نسبت به فرزند ندارد. ولی قرآن و اسلام برخلاف فرضیه دیروز و طبق علم امروز در این

موضوع نظر داده و در چند آیه اشاره می‌کند آن چنانکه پدر در انعقاد نطفهٔ فرزند سهیم است، مادر نیز در آن سهم دارد و شاید سهم زیادتری هم داشته باشد.

قرآن در این باره می‌گوید:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» (تا آنکه می‌فرماید: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْنَادَ كُلِّ مِّنَ الصَّالِحِينَ»^۱

از این آیه مستفاد است که یکی از فرزندان حضرت ابراهیم حضرت عیسی است با آنکه عیسی پدر نداشت پس مسلم از ناحیهٔ مادر به حضرت ابراهیم منتسب است و طبیعی است که در صورتی حضرت عیسی از ذریهٔ حضرت ابراهیم محسوب می‌شود که حضرت مریم نطفه‌ای از خود داشته باشد و نطفهٔ او موجب ایجاد فرزند بشود ولی اگر قرآن هم مثل مردم آن روز معتقد بود که مادر از خود نطفه‌ای

۱ - سورة انعام آیه ۸۳ تا ۸۵: این بود حجت ما برای ابراهیم بر قومش، بالا بریم درجهٔ کسی را که بخواهیم پروردگار تو حکیم و دانا است و از ذریه و فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون است. این چنین جزا می‌دهد نیکوکاران را و نیز از ذریهٔ ابراهیم زکریّا و یحیی و عیسی است که همهٔ آنها از شایستگان بودند.

ندارد و تنها ظرف پرورش کودک است نمی خواست بگوید که حضرت عیسی از ذریه حضرت ابراهیم است و این خود دلیل است که قرآن می داند نطفه مادر هم در انعقاد نطفه فرزند مؤثر است. و نیز می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ
أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ»^۱

مفسرین و کلیه مورّخین و تمام پیشوایان دین فرموده اند که: «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) در این آیه از کلمه ابناء (فرزندان ما) منظوری جز «حسن» و «حسین» (علیهما السلام) نداشته است و تنها آنها بودند که در مباحثه حاضر شدند و حال آنکه آنها از طرف مادر به «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) منتسب می شوند.

و نیز در سوره نساء آیه ۲۷ می فرماید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ» (تا آنکه می فرماید): «وَ حَلَائِلُ أَبْنَاءِكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ».

از این آیه استفاده می شود که ازدواج دختران بر پدر و زوجه پسرانی که از صلب پدراند بر پدر حرام است و از نظر کلیه مسلمین به راهنمایی مفسرین واقعی قرآن دخترانی که در آیه است شامل

۱ - سوره آل عمران آیه ۶۱.

دختران پسر و نیز زوجهٔ پسران شامل زوجهٔ پسر دختر نیز می‌گردد بنابراین اسلام معتقد است که «مادر» در انعقاد نطفهٔ فرزند کاملاً سهیم است و در سورهٔ دهر آیهٔ ۲ می‌فرماید:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ» یعنی: ما خلق کردیم انسان را از نطفهٔ بهم مخلوط شده، «امام باقر (علیه‌السلام)» در تفسیر این آیه فرمود: «ماء الرجل و ماء المرأة اختلطا جميعاً» یعنی: آب مرد و آب زن مخلوط می‌شود و نطفهٔ فرزند منعقد می‌گردد.

ما در کتاب «پاسخ ما» دربارهٔ اینکه چرا فرزندان حضرت «علی» و «فاطمه» (علیهما السلام) را «ابن رسول الله» می‌گویند نوشته‌ایم که حتی «ائمهٔ اطهار» (علیهم‌السلام) در ضمن مناظراتی که با خلفاء زمان خود دربارهٔ این موضع اظهار داشته‌اند همان مطلبی را اثبات کرده‌اند که دانشمندان علم جنین‌شناسی امروز با وسائل مجهّز و کافی توانسته‌اند به گوشه‌ای از آن مطالب و علوم توجه پیدا کنند.

ما در کتاب «پاسخ ما» شرح مفصّلی از کیفیت پیدایش انسان از «اسپرماتوزوئید» که نطفهٔ مرد است و «اوول» که نطفهٔ زن است نگاشته‌ایم و در آنجا یادآور شده‌ایم که هر دوی آنها بطور مساوی در ایجاد فرزند دخالت دارند. و باید هر یک از آنها قسمتی از بدن انسان را تشکیل دهند.

قابل توجه آنکه دانشمندان جنین شناس معتقدند که نطفه زن نقش مؤثرتری در ایجاد و پرورش فرزند به کار می برد، یعنی از زمان انعقاد نطفه تا وضع حمل سرپای مادر برای نسل جدید حکم و وضع مشابه یک تخم مرغ را خواهد داشت نسبت به جوجه ای که در آن است و رشد می کند.

خروس تخم مرغی را نطفه دار می کند دیگر تا زمانی که جوجه هایش بالغ می شوند تمام زحمات به عهده مرغ است بسا که خروس نباشد مرغ تخم می گذارد و بسا که تخم مرغ بدون خروس جوجه می آورد.

مادر و پدر نیز همین وضعیّت را دارند. (اسپرمتوزوئید) پدر به تخمک (اوول) مادر می رسد یکی می شود شروع به فعالیت می کند، فعالیت بدون تغذیه نمی شود و تغذیه نطفه از طرف مادر است.

نطفه که روزهای چند در لوله های رحم سرگردان است از کجا باید تغذیه شود گویا (اوول) این پیش بینی را کرده، و بطور تقریب غذایی جهت خود و اسپرمتوزوئید، آن قدر برداشته که برای زمان قبل از لانه گزینی کافی است.

وقتی نطفه ای از پدر یعنی اسپرمتوزوئید و نطفه ای از مادر جدا از هم در جستجوی همدان تا نسل جدیدی بسازند فقط مادر به فکر تغذیه است «اوول» غذا با خود حمل می کند بعد سلولهای مخاط

رحم توسط نطفه منهدم می‌شود تا لانه‌گزینی انجام گیرد.

باز سلولهای خراب شده، که به مصرف تغذیه نطفه می‌رسد از مادر است کم‌کم وضعیّت جنین، مانند اعضاء دیگر بدن که در مایعات غوطه‌ورند درآمده، او نیز در مایعی از بدن به نام (مایع آمنیوتیک) غوطه‌ور شده و از آنجائی که مادر می‌خورد و یا می‌آشامد تغذیه می‌نماید.

بعد هم که از مادر جدا شد و متولد گردید باز هم مادر متکفل تغذیه او بوده آنچه را بوسیله رگهای مخصوص در جفت به طفل می‌رساند اینک بوسیله رگهای مخصوص در پستان به او می‌رساند و در هیچ زمان از پدر خبری و کاری نیست.^۱

تا اینجا از نظر علم روز ثابت شد که مادر در بوجود آوردن فرزند ورشد و تربیت او سهم بیشتری از پدر دارد.

ناگفته پیداست که این حقیقت در قرون اخیر که چشم مسلح بوجود آمده واضح گردیده ولی پیشوایان شیعه در چهارده قرن قبل تمام مطالب فوق را با بیانی ساده برای پیروانشان فرموده‌اند و در ضمن آیات و روایات بسیاری اشاره و بلکه تصریح کرده‌اند به اینکه مبدأ خلقت انسان هم نطفه زن و هم نطفه مرد است که ما در این فصل به چند نمونه از کلمات خاندان عصمت که همان حقایق قرآن است

اشاره می‌کنیم.

۱ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «اخبرني جبرئيل انه اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة نزع اليه الولد و اذا سبق ماء المرأة ماء الرجل نزع اليها».^۱

«پیامبر اکرم» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که وقتی آب مرد بر آب زن پیشی گیرد فرزند به شکل پدر متولد می‌شود و اگر آب زن بر آب مرد پیشی گیرد فرزند به شکل مادر متولد می‌گردد.

۲ - روزی از «پیغمبر اسلام» (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سؤال شد که: انسان چگونه بوجود می‌آید؟ آن حضرت فرمود: «ماء الرجل ابيض غليظ و ماء المرأة اصفر رقيق فاذا علا ماء الرجل ماء المرأة كان الولد ذكراً باذن الله عزوجل و اذا علا ماء المرأة ماء الرجل خرج الولد انثى باذن الله تعالى».^۲

(آب مرد سفید غلیظ است و آب زن زرد رنگ رقیق است «وقتی این دو در رحم جمع شوند» اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند به خواست خداوند عَزَّوَجَلَّ پسر خواهد بود. و اگر

۱ - بحار الانوار جلد ۵۷ صفحه ۳۸۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۷ صفحه ۳۳۶.

آب زن بر آب مرد غلبه پیدا کند فرزند به اجازه خداوند دختر خواهد شد).

۳ - پیشوای ششم شیعیان «امام صادق»
(علیه السلام) فرمود: «اذا سبق ماء الرجل ماء المرأة فالولد يشبه اياه و عمه و اذا سبق ماء المرأة ماء الرجل يشبه الولد امه و خاله».^۱

(اگر آب مرد بر آب زن سبقت گرفت فرزند شباهت به پدر و عمویش پیدا می‌کند و اگر بعکس شد یعنی آب زن بر آب مرد غلبه کرد نوزاد شباهت به مادر و دائی خود دارد).

از روایات فوق چند نکته علمی استفاده می‌شود.

اول: چنانکه علم جنین‌شناسی ثابت کرده نطفه زن و مرد در انعقاد فرزند هر دو مؤثرند.

دوم: پیشوایان اسلام در این روایات اشاره به علم «ژنتیک» و یا قانون وراثت نموده‌اند با اینکه در کتاب دانش «که به گمان اروپائیان مجموعه گرانبهائی از معارف بشری است» می‌نویسد:

«در طیّ قرون متمادی بشر درباره اسرار توارث دچار حیرت بوده و فقط از اواخر قرن گذشته شروع به درک چگونگی این مسأله نمود

ولی مطالعات درباره این موضوع فقط از اوائل قرن حاضر به صورت دانش مستقلی که «علم پیدایش موجودات» نام گرفته در آمده است. پایه گذار حقیقی این علم جدید راهبی که در صومعه «برون» واقع در نزدیکی وین می زیست، می باشد این شخص «یوهان مندل» نام داشت و در سال ۱۸۲۲ متولد شده بود.

چنانکه ملاحظه فرمودید از نظر دانشمندان اروپا علم ژنتیک کاملاً جوان است و حتی عمرش به یک قرن هم نرسیده و ما در اینجا برای آنکه اعجاز گفتار پیشوایان اسلام واضح گردد آخرین نظریه دانشمندان روز را در موضوع علم ژنتیک از نظر شما می گذرانیم.

دکتر «اوکوسیت واسیمان»، دانشمند بزرگ آلمانی در کتاب «دانش» پس از مطالعات زیادی معتقد شده بود که عامل حقیقی توارث، ماده ای است به نام (پلاسمای نطفه ای) که در هسته مرکزی سلولهای نطفه ای در قسمت «کروماتین»^۱ سلولها وجود دارد.

ناگفته پیداست که این دانشمند تا حدود زیادی به حقیقت نزدیک شده است زیرا آخرین تحقیقات علمی در این باره به ما

۱ - کروماتین از یک کلمه یونانی به معنی رنگ اقتباس شده، زیرا قسمتی از هسته مرکزی سلول است که می توان آن را بوسیله پیوند و یا اختلاف نژاد رنگ کرد.

می‌گویند موقعی که سلول‌ها می‌خواهند تقسیم شوند کروماتین به عدّه‌ای از اجسام نخ مانند که «کروموزم» یعنی اجسام رنگ‌پذیر نامیده می‌شوند تقسیم می‌گردند.

امروز برای ما معلّم شده است که این کروموزم‌ها ناقل خصوصیات ارثی هستند و در کلیّه سلول‌های نباتات، حیوانات و انسان یافت می‌شوند و تعداد آنها در هر سلول بر حسب نوع موجودات متفاوت است.

سلول‌های بعضی از موجودات زنده دارای تعداد کمی کروموزم می‌باشد، سلول انسان ۴۶ کروموزم دارد.

امروز ثابت شده است که کروموزم‌ها به صورت جفت در سلول‌ها وجود دارند و هر جفت از آنها دارای شکل خاصی است، در موقع تقسیم سلول کروموزم‌ها نیز تقسیم می‌گردند، تقریباً کلیّه سلول‌ها دارای تعداد کامل کروموزم معینی می‌باشند.

یکی از موارد مهمّ استثنائی تعداد کروموزم‌های نطفه‌ای می‌باشد موقعی که سلول‌های نطفه‌ای رسیده می‌شوند برای آخرین بار تقسیم می‌گردند در این عمل تقسیم، از هر جفت کروموزم فقط یک عدد در هر سلول نطفه قرار می‌گیرد و هر یک از سلول‌های نطفه‌ای دارای نصف تعداد معمولی کروموزم خواهد بود.

مثلاً در مورد انسان سلول نطفه‌ای به جای ۴۶ کروموزم فقط ۲۳

کروموزم دارد درک علت این امر مشکل نیست زیرا برای پیدایش یک موجود جدید باید دو سلول با یکدیگر ترکیب شوند.

اگر هر یک از آنها دارای تعداد کامل کروموزم می بود سلول جدیدی که از آمیزش آن دو بدست می آید دارای دو برابر تعداد کروموزمهای سلول معمولی می گردید.

داستان شگفت انگیز وراثت به همین جا خاتمه نمی یابد بدین معنی که کروموزمها کوچکترین واحد توارث نیستند.

دانشمندان معتقدند که این کروموزمها از ذرات کوچکی که «ژن» یا ماده حیاتی نامیده می شوند، تشکیل می یابند این واحدهای کوچک به شکل دانه های تسبیح در طول کروموزم قرار گرفته اند. در هر صورت «ژن» را می توان به منزله کوچکترین واحد و یا به عبارت دیگر «اتم» توارث تلقی کرد و ملکول هر «ژن» با ملکول «ژن» دیگر متفاوت است.

طرز قرار گرفتن این ذرات در دور کروموزمها تعیین شده و مورد مطالعه قرار گرفته و نقش آنها در انتقال خصوصیات ارثی کشف گردیده است.

هر کروموزم ممکن است دارای چند صد عدد «ژن» باشد هر یک از این ژنها به سهم خود نقش کوچکی را در انتقال خصوصیات ارثی به عهده دارند.

مثلاً برای انتقال خصوصیات کوچکی از قبیل رنگ چشم چندین «ژن» باید با یکدیگر همکاری کنند.^۱

آنچه در بالا گفته شد فقط مقدمه و جزء کوچکی از کشفیاتی که در این زمینه بدست آمده است می‌باشد تشریح جزئیات این مسأله دشوار است و دانشمندانی که عمر خود را صرف مطالعه این مبحث نموده‌اند هنوز از چگونگی ارتباط ژنها با یکدیگر اطلاع درستی ندارند و نمی‌دانند که چراگاهی از اوقات خصوصیات غیر مترقبه بطور ناگهانی به حیوانات یا نباتات انتقال می‌یابد.

آنها فقط می‌دانند که در کروموزمهای سلول نطفه‌ای تغییراتی رخ داده است و در نتیجه موجودی تولّد یافته است که به هیچ وجه با والدین یا برادران و خواهران خود شباهتی ندارد این نوع موجودات را نژاد تغییر یافته (موتانت) می‌نامند.

عقیده دیگری که بعضی از دانشمندان آن را جدیداً مورد بحث قرار داده‌اند این است که می‌گویند: عامل تعیین جنس، همراه کروموزمهای غیر جنسی نیست بلکه عامل معین‌کننده جنس را همراه یکی از کروموزمهای دیگری که شناخته شده (به نام کروموزومهای جنسی) می‌دانند و وجود آن را در هر دو جنس (کرمک و تخمک) عقیده دارند.

بنابر این اگر آن کروموزم در کرمک (اسپرم) بیشتر باشد فرزند پسر خواهد بود و اگر در تخمک (اوول) بیشتر بود نوزاد دختر است.^۱ حالا بعد از آنکه مختصری از این مسأله بحث شد برگردیم به تشریح روایاتی که از پیشوایان اسلام نقل کردیم.

«پیغمبر اسلام» (علیه السلام) فرمود: (وقتی آب زن و مرد جمع شد) یعنی (اسپرما تو زئید) وارد (اوول) گردید «اگر نطفهٔ مرد غلبه کرد» یعنی کروموزم جنسی کرمک (اسپرم) بیشتر بود فرزند پسر است (و اگر نطفهٔ زن غلبه کرد) یعنی کروموزم جنسی تخمک (اوول) بیشتر بود فرزند دختر است.

قابل توجه آنکه بعضی از دانشمندان علم ژنتیک در آخرین تحقیقات علمی خود گفته‌اند: در کروموزمها «ژن»هایی که حامل صفات و خصوصیات نیاکانند گاهی زیاد و گاهی کمترند.

امام (علیه السلام) در روایت بالا می‌فرماید: اگر آب مرد بر آب زن غلبه

۱ - گامهای انسان از نظر وجود کروموزومهای جنسی یکسان نیستند. جنس مذکر هتروزیگوت بوده (XY) و دو نوع اسپرم با نسبتهای مشابه تولید می‌کند. یک نوع آن یک کروموزوم (X) و دیگری یک کروموزوم (Y) حمل می‌کند. (کتاب مبانی زیست‌شناسی سلولی و مولکولی).

توضیح آنکه اگر اسپرمی که با تخمک (X) لقاح پیدا می‌کند دارای کروموزوم (Y) باشد، فرزند پسر (XY) خواهد شد و اگر آن اسپرم دارای کروموزوم (X) باشد فرزند دختر (XX) می‌شود.

کند (یعنی ژنهای کروموزم نطفهٔ مرد غلبه داشته باشد) فرزند به پدر و عموها شباهت دارد و اگر آب زن بر نطفهٔ مرد غلبه کرد (یعنی ژنهای کروموزم نطفهٔ زن غلبه داشت) فرزند شباهت به مادر و خاله‌هایش خواهد داشت.

در اینجا ممکن است یک مطلب فکر خوانندگان را متوجه خود سازد و بگویند اگر این اصل مسلم باشد چرا بسیاری از فرزندان شباهتی به پدر و مادر خود ندارند.

در پاسخ می‌گوئیم: اولاً پیشوایان اسلام تنها موضوع توارث را مؤثر نمی‌دانند بلکه نیرو و قدرت پروردگار را کاملاً مؤثر دانسته که اگر برخلاف طبیعت اراده کند اثر ژنها را خنثی می‌نماید و لذا در وقتی که می‌گویند اگر نطفهٔ مرد بر نطفهٔ زن غلبه کرد فرزند پسر است بلافاصله فرموده‌اند: «بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی اگر خداوند اذن دهد.

لذا می‌گوئیم: اینکه حضرت «عیسی» (علیه السلام) تنها از حضرت مریم بدون پدر متولد شده با در نظر گرفتن مطالب فوق زیاد شگفت‌انگیز نیست بلکه معجزه این است که باید طبق قانون توارث و علم ژنتیک اولادی که تنها از زن بوجود می‌آید دختر باشد ولی حضرت «عیسی» (علیه السلام) یک مرد از حضرت مریم یک زن که به هیچ وجه از لحاظ تقسیمات کروموزمی نباید تحقق پیدا کند چگونه آن حضرت بوجود آمده است.

اسلام این مطلب را سهل دانسته زیرا این مورد را تنها مربوط به قدرت پروردگار می داند و در قرآن تصریح کرده که تولّد عیسی بدون پدر پنجاه درصدش مربوط به قانون توارث نبوده بلکه پسر بودنش خلقت ابتدائی بوده که می فرماید:

«عیسی هم مانند آدم خلقت شده است» یعنی همان گونه که بوجود آمدن آدم و خصوصیات او مربوط به قانون توارث نبوده و تنها قدرت خدا در بوجود آوردن آن حضرت مؤثر بوده است. و بالاخره از گفتار فوق به این نتیجه می رسیم که اولاد را نباید فرآورده پدر دانست بلکه مادر در ایجاد فرزند نقش مؤثرتری را بازی می کند.

اینجا شاید مهمترین مطلبی که افکار جمعی را متوجّه خود ساخته این باشد که چرا دانشمندان علم جنین شناسی به عظمت پیشوایان اسلام توجّه نداشته و اعجاز قرآن را اذعان نکرده اند.

در پاسخ این عده باید گفت که مردم غیر مسلمان بیشتر اسلام را از دریچه تاریخ خلفاء و افکار علماء اهل سنت می نگرند و گمان می کنند که خلفاء اموی و عباسی نمایندگان حقیقی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) بوده اند و تردیدی نیست که آنها هم از این مطلب بی بهره بوده اند بخصوص این موضوع که اثباتش ضررهای فوق العاده ای برای اغراض شخصی آنان داشته که در نتیجه اگر هم پیشوایان شیعه

می‌خواستند این مطالب را به آنان تعلیم دهند در مقام بحث و مجادله بر می‌خواستند و منکر این مطلب علمی می‌شدند.

و لذا پیشوایان اهل سنت و خلفاء اموی و عباسی یا از این موضوع اطلاعی نداشته و طبق افکار سطحی مردم قضاوت کرده و یا روی حقد و حسد اصرار داشته‌اند که بگویند فرزندان تنها متعلق به پدرانند و مادران در ایجاد آنها دخالتی ندارند و غالباً به این شعر متمثل می‌شدند که:

«بنونا بنو ابنائنا و بنائنا بنوهنّ ابناء الرجال»

الاباعد».

«فرزندان ما از پسران ما خواهند بود ولی

فرزندان دختر ما فرزندان مردان دیگر و دور از

نسب مامی باشند»

و همچنین مکرّر خلفاء اموی و عباسی با پیشوایان شیعه در مورد این موضوع بحث می‌کرده‌اند و بخصوص عباسیان منکر این معنی بوده‌اند.

زیرا حقد و حسد آنان نمی‌گذاشت کسی را در مقابل خود در نسب برتر و پر اهمیت‌تر ببینند و لذا مکرّر پیشوایان معصوم شیعه با آنان مباحثاتی در این موضوع داشته و از نظر علم و استدلال‌ات عقلی و نقلی اثبات می‌کرده‌اند که فرزندان «فاطمه» (علیها السلام) به همان مناسبت که فرزندان ابیطالب‌اند فرزندان «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) هم خواهند بود

چنانچه مباحثه حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) با هارون الرشید در کتب تاریخ و روایات ذکر شده است.

بنابراین مسلم است، علاوه بر اینکه فرزندان «علی» و «فاطمه» (علیهم السلام) از نظر علم، فرزندان پیغمبرند بیان این مطلب هم به تنهایی از قرآن و پیشوایان اسلام بخصوص با نداشتن وسائل علمی معجزه است.



ششم:

«عمر زمین و قرآن»

آنچه در کتب عهدین نوشته شده و همچنین در زمان بعثت «پیامبر اکرم» (ﷺ) در بین مردم معروف بوده این بوده است که از عمر زمین کمتر از ده هزار سال گذشته است چنانکه در سفر پیدایش از کتاب تورات به این مطلب تصریح شده است.

ولی قرآن برخلاف نظریه دانشمندان آن روز و طبق علم امروز عمر کره زمین را طولانی دانسته و حتی زندگی بشر را در آن پر سابقه می داند.

زیرا وقتی قصه حضرت آدم را نقل می کند از قول

ملائکة می گوید:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ».^۱

«یعنی: آیا می خواهید در کره زمین کسی را

قرار دهی که در آن فساد و خونریزی کند»

در تفسیر این آیه مفسرین واقعی قرآن یعنی «ائمة اطهار» (علیهم السلام)

می فرمایند ملائکة سابقه زندگی بشر و خصوصیات روحی او را می دانسته اند به همین جهت این سؤال را از پروردگار نموده اند.

و لذا وقتی از مفسرین حقیقی قرآن یعنی پیشوایان دین اسلام سؤال می شود که آیا قبل از این عالم و آدم در کره زمین عالم و آدم دیگر هم بوده در پاسخ به مضامین مختلف جواب مثبت داده بلکه به قدری آن را در کره زمین مکرر می دانند که ذکر عدد آن را برای شنونده خسته کننده دانسته اند در تفسیر «برهان» در ذیل همین آیه روایات فراوان نقل شده است.

بنابراین قرآن با بیان مطلب فوق یک پرده دیگر از وجوه اعجاز خود را بکناری زده و مطلب ما را ثابت کرده است.



۱ - سورة بقره آية ۳۰.

هفتم:

«قرآن و موجودات آسمانی»

امروز با وسایل مختلف علمی کشف شده که در کرات دیگر نیز موجودات زنده‌ای وجود دارد که آنها حتی دارای علم و عقل و دانشند.

و قرآن نیز با آیاتی به این جمله اشاره فرموده و می‌گوید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»^۱

فیهما من دابّة و هو علی جمعیهم اذا یشاء قدیر^۱.

«یعنی: از نشانه‌های خدا خلقت و آفرینش

آسمانها وزمین و جنبندگان است که در آنها
پراکنده شده است و او قدرت دارد هرگاه بخواهد
همه را جمع آوری کند.»

که از کلمه «دایرة» کاملاً استفاده می شود که در آسمانها نیز
جاننداری وجود دارد.

این بود چند جمله بسیار مختصر از صدها مطلب علمی که در
اعجاز قرآن از نظر علوم مادی در کتب مختلف ذکر شده است.



هشتم:

«قرآن و اخبار از آینده»

قرآن در بسیاری از آیات خبر از آینده داده که منجمله این آیات است.

۱ - «وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»^۱

«زمانی که وعده داد خدا که بر یکی از دو دسته لشکر دشمن پیروز خواهید شد و شما دوست داشتید طائفه غیر مسلح برای شما باشد و تنها شما با

۱ - سورة انفال آیه ۷.

آنها روبرو شوید ولی خدا می‌خواهد حق را آشکار کند و کافران را ریشه‌کن سازد».

این آیه قبل از جنگ بدر نازل شده و ریشه‌کن ساختن کفار را به مسلمانان وعده فرموده با آنکه جمعیت مسلمانان سیصد و سیزده نفر بیشتر نبودند و این تعداد در مقابل کثرت جمعیت کفار به حساب نمی‌آمد و از نظر قوا نیز نوشته‌اند که در میان لشگر مسلمین جز برای زبیر و مقداد اسب سواری وجود نداشت و حال آنکه مشرکین کاملاً مجهّز به قوای آن روز بوده‌اند و این خود بهترین دلیل بر پیشگویی قرآن است.

۲ - سورة روم آیه دوّم الی ششم می‌فرماید:

«غَلِبَتِ الرُّومُ فِي ادْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ
عَلَيْهِمْ سَيُغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ
بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ
هُوَ أَتَعَزِّزُ الرَّحِيمِ وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

«یعنی: رومیان در نزدیکترین سرزمین مغلوب شدند ولی آنها به زودی پیروز خواهند شد چند سال بیشتر طول نمی‌کشد کارهای پیش از این و بعد از این دست خدا است و او توانا و مهربان است و در آن روز مؤمنین از نصرت الهی خوشحال می‌شوند خداوند هر کس را بخواهد یاری می‌کند و وعده

الهی تخلّف ندارد ولی بیشتر مردم نمی دانند».

که در این آیه از غالب شدن روم بر سلطان فارس بعد از آنکه در زمان نزول این آیه مغلوب شده بودند خبر داده است و آن پس از سالها که از نزول این آیه گذشته بود واقع شد.

۳ - «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ

شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».^۱

«ما به تو کوثر عطا کردیم برای خدا نماز

بخوان و نحر کن و بدان که دشمنت یعنی بنی امیه

مقطوع النسل است.»

که در این سوره از قطع نسل بنی امیه و پیشرفت دین مقدّس

اسلام و توسعه نسل «پیامبر اکرم» (ﷺ) خبر داده شده است زیرا وقت

نزول این سوره فرزندان امیه فراوان بودند و پیامبر جز دختری به نام

«فاطمه» (علیها السلام) نداشت ولی در عین حال بعدها از نسل «علی» و «فاطمه»

(علیهم السلام) به قدری نسل آن حضرت توسعه پیدا کرد که جمیع کارهای

نیک در دنیا بوسیله آنها انجام شده و در تمام زمانها آنها بوده اند که در

مقابل استعمارگران هر زمان مبارزه را آغاز می نمودند و عاقبت هم

بوسیله حضرت «بقیة الله» روحی فداه دنیا پر از عدل و داد می شود بعد

از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

۴- در سوره فتح آیه ۲۷ می‌فرماید:

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ آلُؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ
مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَكُمْ تَعْلَمُوا فَبَجَلٍ مِّنْ دُونِ
ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا».

«خدا رؤیای رسول را راست قرار داد زیرا
حتماً اگر خدا بخواهد در حال آرامش و امنیتی
وارد مسجدالحرام خواهید شد و سرهای خود را
تراشیده و تقصیر (که اینها از اعمال عمره است)
انجام خواهید داد و هیچ خوف و ترسی در آن
موقع نخواهید داشت و غیر از آن پیروزی نزدیک
دیگری نصیب شما خواهد شد.»

پر واضح است که این آیه از آینده مجهولی که از نظر مسلمانان
کاملاً بعید به نظر می‌رسید (یعنی ورود مسلمانان به مکه و انجام
اعمال عمره) خبر داده و پرده دیگری از چهره اعجاز قرآن
برداشته است.

۵- در روز جنگ بدر ابو جهل صدا زد: (اِنا جمیع منتصر) ما جمعی
پیروزیم، آیه ۴۴ و ۴۵ سوره قمر نازل شد:
«أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ
يُؤْلَوْنَ أَلَدْبَرُ».

«آیا آنها می گویند ما جمع پیروزی هستیم
ولی به زودی آنها شکست خواهند خورد و
فرار می کنند.»

۶ - «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ
مَا كَسَبَ سَيِّئَلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ».

«یعنی: نابود باد دو دست ابی لهب و نابود شد
هیچگاه مال و تجارتش او را نجات نخواهد داد به
زودی در آتش سوزان شعله ور وارد می شود.»

در شأن نزول این سوره مورّخین می نویسند: روزی پیامبر معظم اسلام
اقوام خود را دعوت کرده و گفت: اگر من به شما بگویم صبح یا عصر
دشمنی به سراغ شما می آید باور می کنید یا نه، همه گفتند: بلی،
فرمود: قبل از رسیدن عذاب سختی به شما اعلام خطر می کنم
(عبدالعزی) که به مناسبت گونه های برافروخته و سرخس او را
ابولهب کنیه داده بودند گفت: نابود شوی آیا بخاطر این منظور ما را
دعوت کرده ای این سوره نازل شد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ».

که پر واضح است این سوره از آینده مجهولی خبر داده و این
اخبار غیبی حقیقت پیدا کرد و دو دست ابولهب نابود شد.
مفسّرین آیات زیادی درباره پیشگوئیهای قرآن نقل نموده اند که
ما برای اختصار به همین چند مورد اکتفا می کنیم.

پس بنابر آنچه در این باره یادآور شدیم قرآن از نظر مطالب معجزه است آن چنانکه ثابت شد که این کتاب عظیم از نظر آورنده آن معجزه می باشد.

پایان

بیست و هفت رجب ۱۴۱۰

مشهد - سید حسن ابطحی



فہرست

«فهرست»

پیشگفتار ۷

«مقاله اول»

منهج تفسیری قرآن کریم ۱۰

تفسیر قرآن با فهم و ذوق عرفانی ۲۷

تفسیر قرآن بوسیله گفتار و فهم اصحاب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) .. ۳۰

تفسیر موضوعی قرآن کریم ۳۲

تفسیر قرآن بوسیله خود قرآن ۳۵

«مقاله دوم»

۴۲	اعجاز قرآن کریم
۴۳	معنی معجزه
۴۴	فائده اثبات اعجاز قرآن
۴۵	اثبات اعجاز قرآن

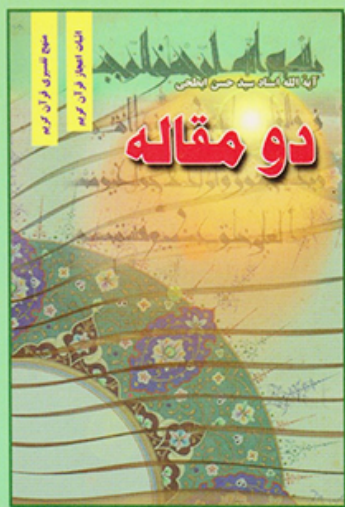
«فصل اول»

۴۸	اعجاز قرآن از جهت خصوصیات آورنده آن
۴۹	مقدمه اول
۵۱	مقدمه دوم
۵۲	مقدمه سوم
۵۶	مقدمه چهارم
۵۷	مقدمه پنجم
۵۸	مقدمه ششم
۶۰	مقدمه هفتم
۶۲	نتیجه گفتار و مقدمات فوق

«فصل دوم»

۶۷	اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن
۶۹	فصاحت و بلاغت
۷۹	عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن

اعجاز قرآن از نظر علوم روز	۸۳
مسأله آهن	۸۵
مسأله حرکت زمین	۸۷
مسأله کرویت زمین	۹۲
مسأله سفر کیهانی از نظر قرآن	۹۷
جنین شناسی از نظر اسلام و قرآن	۱۰۰
عمر زمین و قرآن	۱۱۷
قرآن و موجودات آسمانی	۱۱۹
قرآن و اخبار از آینده	۱۲۱
فهرست	۱۲۸



بخشی از تألیفات آیت الله استاد سید حسن ابطاحی

انوار وحی

رسول اکرم ﷺ

امیر المؤمنین ﷺ

انوار زهرا ﷺ

امام مجتبیٰ ﷺ

حضرت امام حسین ﷺ

پرواز روح

مصلح آخر زمان

مصلح غیبی

ملاقات با امام زمان ﷺ

در محضر استاد (جلد اول و دوم)

عالم عجیب ارواح

شبهای مکه

عوامل پیشرفت

اتحاد و دوستی

راه خدا

پاسخ ما

دو مقاله

پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی

سیر الی الله

حل مشکلات دینی

سؤال شما پاسخ ما

توضیح آیات قرآن کریم

انوار صاحب زمان ﷺ

جواب مسائل دینی



شابک: ۹۶۴-۶۳۳۱-۰۷-۶

ISBN: 964-6331-07-6

تلفن: ۷۷۳۹۲۶۱ - ۹۱۲۳۵۱ ۹۱۳۵